

۱. مانیفست جمهوری خواهی، از یک سو، مدلی برای گذار به دموکراسی ارائه می‌کند، و از سوی دیگر، آراء و عقاید یک دگراندیش زندانی را بیان می‌داشت. دلیل سکوت بعدی نویسنده آن بود که احساس می‌کرد سخن دیگری برای طرح مکتوب ندارد و آنچه را درباره رژیم مستقر می‌بایست بگوید، گفته بود. در مانیفست جمهوری خواهی آمده بود که تمامی انتخاباتی که از آن به بعد در جمهوری اسلامی برگزار خواهد شد، باید تحریم شود. اینک، ضمن تأکید بر تحریم انتخابات ریاست جمهوری، در ادامه دفتر اول مانیفست جمهوری خواهی، برخی پیشنهادات برای گذار ایران به دموکراسی، بیان می‌گردد. دفتر دوم کوتاهتر از دفتر اول است. برای اینکه ادله برخی مدعیات و پاسخ برخی پرسش‌ها در دفتر اول آمده است.

۲. نقدهای بسیاری، خصوصاً در خارج از کشور، بر مانیفست جمهوری خواهی وارد شد. نویسنده نه تنها باید شادمان باشد که آرائش خوانده و نقد شد، بلکه باید ممنون باشد از اینکه از نقدها بهره فراوان برده است. در هر حال یادآوری یک نکته مهم است. جدی‌ترین رقیب مدل جمهوری خواهی، مدل مشروطه خواهی دوست عزیز آقای سعید حجاریان است. او به مناسبت هزار و پانصدمین روز بازداشت نویسنده، طی یک گفتگو، ضمن دفاع از آرمان جمهوری خواهی، با توجه به امکانات و مقدرات طرفین، جمهوری خواهی به عنوان یک استراتژی را رد کرد. نویسنده نوشتار حاضر همچنان جمهوری خواه است و در نوشتار حاضر سعی کرده است مواضع خود را روشن‌تر نماید.

۳. نویسنده پس از سخنرانی در دانشگاه شیراز درباره مبانی نظری فاشیسم، (خرداد ۱۳۷۶) بازداشت و مدت ۹۰ روز (در زمستان ۱۳۷۶) در اوین محبوس شد. (از آن محکومیت ۹ ماه باقی مانده. که پس از حبس فعلی باید نقد شود). اینک، در دومین محکومیت، ۱۸۵۵ روز است که در اوین زندانی است. مجازات زندان (سلب آزادی)، ممنوعیت تماس تلفنی، بیماری‌های مختلف ناشی از حبس بلندمدت، فشارهای روحی- روانی وارد آمده بر خانواده، انواع و اقسام دروغ‌ها و شایعاتی که ساخته و پخش شد؛ همه بخشی از هزینه‌ای است که یک دگراندیش برای طرح نظراتش باید در نظام سلطانی ج. ا. ا. بپردازد.

روشن است که انتشار دفتر دوم مانیفست جمهوری خواهی، هزینه‌های جدیدی برای نویسنده به ارمغان خواهد آورد. مسأله روشن است. مقام رهبری تحمل کوچکترین انتقادی را ندارد. رهبری خدایگانی است که صرفاً باید پرستیده شود. فقط رابطه خدایگان و بنده را می‌فهمد. در زندان اوین بازداشتگاه‌های اختصاصی مدرنی برای خود تدارک دیده است: بند دو الف (۲ الف) (بازداشتگاه حفاظت اطلاعات سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)، طبقه اول بند ۲۴۰ (بازداشتگاه حفاظت اطلاعات قوه قضائیه)، و بخش دیگری از بند ۲۴۰ که بعضاً در اختیار حفاظت اطلاعات نیروی انتظامی قرار می‌گیرد.

در سلول‌های انفرادی این بازداشتگاه‌ها از انواع و اقسام شکنجه‌های جسمی- روحی برای «توبه‌نامه‌نویسی» زندانی استفاده می‌شوند (پرونده ویلاگ نویسان، پرونده زهرا کاظمی و پرونده نظرسنجی چند نمونه از به کارگیری این روش‌ها هستند). به طور طبیعی، هر نوع محدودیت جدید، یا حادثه‌ای جانی، برای نویسنده، فقط با دستور مستقیم مقام رهبری امکان‌پذیر خواهد بود. بدین ترتیب مسئولیت مستقیم کلیه اقدامات با شخص آقای خامنه‌ای است. اعترافات و پشیمانی سلول انفرادی هیچ ارزشی ندارد و فقط بر بی‌حیثیتی کسانی خواهد افزود که از روش‌های استالینیستی برای حذف دگراندیشان استفاده می‌نمایند.

حبس طولانی نویسنده، یکی از مواردی است که نشان می‌دهد «مردم‌سالاری دینی» مورد ادعای رهبر، در مقام عمل چه در انبان دارد. نه تنها پروژه قتل‌های زنجیره‌ای، بلکه شکنجه متهمان آن پرونده و قتل زهرا کاظمی نشان داد که مردم‌سالاری دینی مورد ادعا اگر امکان و فرصت تحقق بیابد، چه بهشتی خواهد آفرید! نمایش‌های تلویزیونی ویلاگ نویسان، گوشه کوچکی از تمناي رسیدن به هدف از طریق روش‌های استالینی بود.

شاید سر به نیست کردن نویسنده، رهبر را خشنود سازد، اما چه باک از مرگی که در راه آزادی و رعایت حقوق بشر باشد. «بازی با مرگ» بسیار زودتر از این ایام آغاز شد. با جنایت نمی‌توان جلوی سیل آزادی را گرفت. مطمئن باشید که افق آزادی گشوده خواهد شد و فرزندان ایران‌زمین در آینده‌ای نه‌چندان دور شاهد نظامی ملتزم به حقوق بشر خواهند بود

چون داد عادلان به جهان در بقا نکرد
بیداد ظالمان شما نیز بگذرد
در مملکت چو غرش شیران گذشت و رفت
این عوعو سگان شما نیز بگذرد
این نوبت از کسان به شما ناکسان رسید
نوبت ز ناکسان شما نیز بگذرد
ای تو رمه سیرده به چوپان گرگ طبع
این گرگی شبان شما نیز بگذرد
پیل فنا که شاه بقا مات حکم اوست
هم بر پیادگان شما نیز بگذرد

۱. مبارزه سیاسی و نقد نظام حاکم مهم است: روشنفکران اخلاقاً وظیفه دارند از درد و رنج و آلام انسانها بکاهند (پوپر، رورتی). نظامهای دیکتاتور و خودکامه به روشهای گوناگون موجب درد و رنج مردم می‌شوند. تلاش جهت خلاص کردن مردم از شر نظام اقتدارگرا و جایگزین نمودن نظام آزاد و دموکراتیک فی‌نفسه ارزشمند است. در جهان کنونی دیکتاتوری آنچنان مذموم و دموکراسی آنچنان ممدوح شده است که حتی خودکامگان سعی می‌کنند نظام خود را نوعی مردم‌سالاری (مردم‌سالاری بومی، مردم‌سالاری دینی، مردم‌سالاری آسیایی، مردم‌سالاری آفریقایی، دموکراسی‌های خلقی) بنامند.

روشنفکران و نخبگان نباید از مسئولیت اخلاقی خود شانه خالی کنند. نخبگان در طول سالهای گذشته پأس و سرخورده‌گی، ناامیدی، انفعال و بی‌تفاوتی را به جامعه تزریق کرده‌اند. در حالی که باید امید آفرید، باید شور و نشاط را به جامعه تزریق کرد. اینها نیازمند ازخودگذشتگی و ایثار، شجاعت و جسارتند. تاریخ نشان می‌دهد که گامهای بلند را آدمهای جسور، آرمانگرا و فداکار برداشته‌اند.

می‌گویند دوره قهرمان‌گرایی و انتظار نجات‌دهنده داشتن گذشته است و بر این مینا زیرآب مبارزه برای عدالت و آزادی را می‌زنند. غافل از آنکه به هیچ‌وجه نمی‌توان از «دوره قهرمان‌گرایی گذشته است» عدم مبارزه با خودکامگان را نتیجه گرفت، مبارزه در راه آزادی فی‌نفسه ارزشمند است. جوامع دموکراتیک هم فاقد قهرمان نیستند. در این نوع جوامع با کثرت قهرمان روبرو هستیم. در حالی که در جوامع خودکامه رهبر خدایی می‌کند و مخالفین ازخودگذشته‌اش قهرمان می‌شوند. در این نوع جوامع عوام الناس انتظار دارند که قهرمان تمام مشکلات و مسائل تاریخی-اجتماعی آنان را رفع و حل کند. اما نه هیچ انسانی قادر به چنان کاری است. و نه دموکراسی حلال تمام مشکلات ابناء بشر است.

آری از طریق سیاست و از راه دموکراسی نمی‌توان تمام مشکلات و مسائل را رفع و حل کرد. بزرگترین مشکل یا یگانه مشکل جامعه هم، نظام سیاسی حاکم نیست، تا با تغییر نظام سیاسی، همه مشکلات حل شوند. مسائل فرهنگی، راه حل فرهنگی می‌طلبند. مسائل اقتصادی راه حل اقتصادی دارند. مسائل اجتماعی راه حل اجتماعی دارند. روشن است که مردم و روشنفکران هم دموکرات نیستند. ولی از هیچ‌یک از این مقدمات صادق نمی‌توان این نتیجه کاذب را استنتاج کرد که پس فعالیت سیاسی بی‌فایده است، پس مبارزه با دیکتاتوری وقت تلف کردن است. پس تلاش در راه استقرار نظام دموکراتیک آب در هاون کوبیدن است. یا اگر هم نظام دموکراتیک بیايد، کار چندانی از آن برنمی‌آید، چرا که همه مسائل، که مسائل سیاسی نیست. سنت فرهنگی‌ای (نظام فرهنگی) که ما را در بر گرفته، اُم المسائل است. پس باید اجزاء و مؤلفه‌های فاسد و نادرست فرهنگ عمومی را تغییر داد و اصلاح کرد.

آدمی وقتی ناامید و سرخورده می‌شود، برای انفعال خود «دلیل‌تراشی» می‌کند. کار تا بدانجا پیش می‌رود که مبارزات آزادیخواهانه گذشتگان را خیال‌پروری می‌خوانند. هر کس کلیت نظام حاکم را بپذیرد و در انتخابات ریاست جمهوری شرکت نماید، با خیال‌پروری وداع گفته است ولی پیگیری اهداف رادیکال به روشهای غیر خشونت‌آمیز، گام در هوا برداشتن است. بدین ترتیب اگر کسی انتخابات نهمین دوره ریاست جمهوری را تحریم کند، خیال‌پرور است.

برخی دیگر بر این باورند که مردم از سیاست بریده‌اند و دیگر اهمیتی به نزاعهای سیاسی میان زمامداران با مخالفان داخلی و خارجیشان نمی‌دهند. مردم می‌خواهند زندگی کنند، خوش بگذرانند، راحت باشند. کسی به کارشان کاری نداشته باشد، برای آنها مهم نیست، چه نوع نظامی و چه افرادی حاکم باشند.

به فرض آنکه این توصیف از وضعیت اجتماعی ایران درست باشد، از آن چه نتیجه‌ای می‌توان گرفت؟ آیا وظیفه روشنفکر، دگراندیش و فعال سیاسی تبعیت از عوام الناس است؟ آیا این رویکرد آنان را عوام‌زده (قبول مشهورات، مقبولات، مسلمات، مظنونات، موهومات و مخیلات مردم) نمی‌کند؟ چه برهانی اقامه شده است که تمام افکار و رفتار مردم درست است؟ مگر همه آدمیان سراپا «خرقه تردامن و سجاده شراب‌آلوده» نیستند؟ پس چرا مردم را معصوم و بی‌گناه فرض می‌کنیم. باید رفتار مردم را، مثل نظام سیاسی، به نقد کشید. همه مشکلات ناشی از نظام سیاسی نیست. باید به نقد و داوری مردم (روشنفکر هم یکی از آحاد مردم است) پرداخت. نباید به دنبال خوشایند و بدآیند مردم بود باید به خاطر مصالح مردم به دفاع از آزادی و دموکراسی و عدالت پرداخت. بدین معنا باید آرمانگرا بود، نه عوام‌گرا. اگر پوپولیسم محکوم است، که هست، پرچم مبارزه سیاسی را نمی‌توان به دست توده‌هایی سپرد که در شرایط بحرانی سودایی جز تخریب و انتقام ندارند و فقط به فکر مجازات حاکمان پیشین‌اند تا استقرار و تحکیم نظامی دموکراتیک.

اگر سخن حقی وجود دارد، باید آن را با مردم در میان نهاد. اگر مبارزه با نظامهای اقتدارگرا جهت تأسیس جامعه باز و نظام دموکراتیک حق است، حتی اگر تمام مردم بک کشور مدافع نظام خودکامه باشند، یا بودن و نبودن آن برایشان بی‌تفاوت باشد، دموکرات آزادیخواه حق (و بلکه وظیفه) دارد بک‌تنه در مقابل آن نظام بایستد. مبارزات آزادیخواهانه را همیشه افراد اندکی آغاز می‌کنند، اما رفته‌رفته دیگران بدان می‌پیوندند. بازگر سیاسی نمی‌تواند به بهانه سیاسی نبودن مردم یا عدم همراهی مردم از حق‌طلبی و آزادیخواهی دست بشوید. دگراندیشان در نیمه پایانی قرن گذشته در تمامی جوامع غیر دموکراتیک، اقلیتی انگشت‌شمار را تشکیل می‌دادند. ولی همان اقلیت با ایستادگی و شجاعت و تحمل رنج، مسیر دشوار دموکراسی را گشودند.

از سوی دیگر، به شرط آنکه مطالبات مردم همانها باشد که مدعیان ذکر می‌کنند، چه کسی گفته است که مردم برای رسیدن به آن اهداف راه درستی را انتخاب کرده‌اند و در چارچوب نظام موجود می‌توانند به اهداف خود برسند؟ به تعبیر فنی‌تر، چه کسی گفته است بهترین تبیین از رفتار جمعی آدمیان، تبیینی است که گنشگران از رفتار خود دارند، نه تبیینی که ناظران از رفتار آنها دارند. مگر عقلانیت عملی به معنای تناسب روش و وسائل با اهداف نیست؟ باید به مردم نشان داد که با این روشها و وسائل، به اهداف خود نمی‌رسند. باید مردم را به صحنه آورد. باید به آنها نشان داد که «سیاست‌گریزی» چاره بیچارگی آنان نیست. عرصه عمومی بسیار مهم است و سیاست‌ورزی به معنای تولید و توزیع قدرت

سیاسی، نقد قدرت حاکم، مشارکت در حوزه عمومی، داوری درباره نظام حاکم و زمامداران، امری شریف است که باید همه مردم بدان بپردازند. بازیگر سیاسی و روشنفکر می‌داند نباید تلقی شتابزده از حوزه عمومی داشته باشد و فکر کند که به سرعت می‌تواند بر خودکامگی غلبه کند. دموکراسی فرآیندی است که هم محتاج انسانهای دموکرات است و هم دموکرات پرور است.

آری انسانهای دموکرات، دموکراسیها را بنا می‌نهند. ولی تجربه تاریخی نشان می‌دهد که نظامهای دموکراتیک محصول جوامعی نبوده‌اند که تمام ساکنان آن دموکرات بوده‌اند. «تحمل دیگری» و «اعتماد» شرط لازم بنای نظام دموکراتیک است. اما انسانها در طول تاریخ پس از نزاع و جنگ‌های فراوان به ضرورت دریافته‌اند که باید یکدیگر را تحمل کنند، فرهنگ‌های متفاوت را به رسمیت بشناسند و در مقابل آن‌ها روادار باشند، آدمیت آدمیان را منوط به عقایدشان ندانند. پس نباید خیال کرد که تا تمامی مردم دموکرات نشوند، دموکراسی ایجاد نمی‌شود. گفته‌اند کارل پوپر با اینکه اندیشه‌های دموکرات داشت، ولی خود دموکرات نبود. یعنی مخالفان خود را تحمل نمی‌کرد. اما همین شخص غیر دموکرات در قرن بیستم کمک زیادی به بسط و گسترش دموکراسی کرد. فرهنگ سیاسی دموکراتیک، شرط لازم ایجاد و تثبیت و تحکیم نظام دموکراتیک است. حاصل جمع ارزشها، عقاید و معارف بنیادینی که به فرآیندهای سیاسی شکل و ساختار می‌دهند، فرهنگ سیاسی نام دارد. فرهنگ سیاسی، قواعد بنیادین را برای به اجرا درآمدن سیاست وضع می‌کند و تصورات و اعتقادات مشترکی را که بنیادهای اصلی زندگی سیاسی یک کشورند تعیین می‌کند. اینکه فرهنگ سیاسی تمام مردم دموکراتیک باشد، امری ناممکن است. ولی فرهنگ نخبگان سیاسی که فرآیند دموکراسی را پیش می‌برند، باید حتماً دموکراتیک باشد. فرهنگ سیاسی متکی بر اعتماد متقابل، مدارا در برابر تنوع و اختلاف، و آمادگی برای مصالحه و سازش، شرط قبلی دموکراسی پایدار است. به نظر اندیشمندان مجموعه‌ای از تحولات تاریخی و اقتصادی تصادفی (ناخواسته) موجب پیدایش چنین فرهنگی در مغرب زمین شدند و دموکراسی بر مبنای همین فرهنگ توانست در کشورهای غربی ظهور کند. نخبگان سیاسی و روشنفکران ما، اینک بیش از هر زمان دیگری بر سر دموکراسی و آزادی اجماع و توافق دارند. همه آنها خواهان یک نظام دموکراتیک‌اند. اما نکته مهمتر این است که تمام نخبگان سیاسی بپذیرند که منازعات سیاسی را از طریق قواعد و روشهای دموکراتیک حل و فصل کنند و بیش از آنکه دل در گرو نتیجه این فرآیند داشته باشند، برای خود فرآیند دموکراتیک حل منازعات ارزش قائل باشند. به گفته مارتین لیپست: «در فرهنگ سیاسی دموکراتیک، فرآیندها و نهادها به آثار حاصل از خود مشروعیت می‌بخشند، اگرچه آن آثار ناخوشایند باشند». البته پر واضح است که فرآیند کنار زدن نظام خودکامه به هیچ وجه به شخصیت دموکراتیک و فرهنگ سیاسی دموکراتیک نیازمند نیست. اما تأسیس و تحکیم و تثبیت دموکراسی واقعی، نیازمند اجماع نخبگان سیاسی بر سر دموکراسی است. بسیاری از محققان دموکراسی تصدیق می‌کنند که وجود توافق میان نخبگان بر سر نهادهای دموکراتیک و قواعد رسمی سیاست شرط اصلی دموکراسی پایدار است. نخبگان سیاسی باید آزادی بیان، آزادی اجتماعات، آزادی مذهب و آزادی مطبوعات را بپذیرند.

فرآیند ایجاد نظام دموکراتیک، نیازمند برنامه‌ایست که گام‌های مهم آن روشن باشد. به گمان ما در شرایط کنونی تحریم انتخابات ریاست جمهوری، توسط نخبگان سیاسی و مردم، اولین گام ضروری برنامه‌ایست که به نظام دموکراتیک ختم می‌شود.

۲. انتخابات نهمین دوره ریاست جمهوری به دلایل زیر باید تحریم شود:

۲-۱. فرآیند ناعادلانه و غیر آزاد: مطابق قانون اساسی (به تعبیر درست‌تر تفسیر شورای نگهبان از قانون اساسی) زنها و سنی‌ها نمی‌توانند رئیس جمهور شوند. پس از آن مهمترین مشکل انتخابات نظارت استصوابی شورای نگهبان است. در مرحله اول کلیه شهروندان به دو دسته تقسیم می‌شوند. آنها که به قانون اساسی اعتقاد دارند و آنها که به قانون اساسی اعتقاد ندارند. افرادی که به قانون اساسی اعتقاد ندارند از حقوق شهروندی محرومند و طبعاً حق کاندیداتوری برای بسیاری از مشاغل و مناصب را ندارند. یعنی ایران متعلق به همه ایرانیان نیست، بلکه فقط خودیها شهروند محسوب می‌شوند.

در مرحله بعد تکلیف معتقدین به قانون اساسی روشن می‌شود. صرف التزام عملی به قانون اساسی و ولایت فقیه کفایت ندارد، بلکه باید به نظریه ولایت فقیه و مصداقش اعتقاد داشت. یعنی افرادی که اسلام و قانون اساسی را قبول دارند، ولی نظریه ولایت فقیه یا مصداقش را قبول ندارند، رد صلاحیت می‌شوند.

در گام بعد، شورای نگهبان افراد بسیاری را به روشهای غیر قانونی، به دلیل عدم التزام عملی به اسلام، قانون اساسی، ولایت فقیه، آیت‌الله خمینی و... رد صلاحیت می‌نماید. در همین مرحله شورای نگهبان رقابتی جدی جناح اقتدارگرا را حذف می‌نماید.

تبعیض در استفاده از امکانات رسانه‌ای کشور، مشکل بعدی است. کاندیدای رقیب نه تنها حق استفاده از بسیاری از رسانه‌ها را ندارد، بلکه بخش مهمی از ارکان نظام به نفع کاندیدای مورد نظر رهبری وارد عمل شده و امکان رقابت عادلانه را از کاندیدای رقیب سلب می‌نمایند. تقلب عامل دیگری است که فرآیند انتخابات را ناعادلانه می‌کند. سه نوع تقلب سازماندهی شده در انتخابات ایران به صورت عرف درآمده است. اولاً: برگزاری انتخابات در اماکنی صورت می‌گیرد که محافظه‌کاران بتوانند آراء تقلبی به صندوق‌ها بریزند. گفته می‌شود معمولاً چند میلیون رأی تقلبی در این مرحله به صندوق‌ها ریخته می‌شود. ثانیاً: در زمان شمارش آراء، معمولاً تقلب گسترده‌ای به نفع نماینده محافظه‌کاران صورت می‌گیرد. آرای رقیب به نام کاندیدای محافظه‌کاران شمارش می‌شود. ثالثاً: از «بالا» دستور داده می‌شود، به خاطر مصلحت نظام، درصدی بر کل آراء شرکت‌کنندگان افزوده شود تا میزان کل آراء افزایش یابد و از این طریق مشروعیت نظام تأمین گردد. ممکن است گفته شود این مسائل مشکلات اجرایی است. آری انتخابات یک امر اجرایی است. اگر در اجرا (برگزاری) تقلب صورت گیرد، فرآیند و نتیجه آن غیر عادلانه و غیر دموکراتیک است.

یکی دیگر از مسائل فرآیند ناعادلانه این است که اگر محافظه‌کاران با استفاده از تمامی این روش‌ها موفق به پیروزی در انتخابات نشوند، انتخابات توسط شورای نگهبان ابطال می‌شود تا به طریق غیر معمول کاندیدای مورد نظر صعود کند. از سوی دیگر بنا بر تفسیر شورای نگهبان از قانون اساسی رهبر می‌تواند حکم رئیس جمهور را تنفیذ نکند.

اصلاح‌طلبان برای حل این مسأله دو راهکار پیشنهاد کرده‌اند. اول: تغییر اعضای شورای نگهبان و تعیین افراد جدیدی که عادلانه عمل نمایند. دوم: برگزاری انتخابات آزاد تحت نظارت نهادهای بین‌المللی (مثل سازمان ملل متحد).

اگر بتوان این نکته را نادیده گرفت که رژیم جمهوری اسلامی این دو راهکار را نمی‌پذیرد، ولی این نکته را نمی‌توان فراموش کرد که قانون انتخابات شورای نگهبان را موظف می‌نماید که بسیاری افراد را به طور قانونی رد صلاحیت نماید. البته باید تأکید کرد که هر آماري درباره میزان مشارکت در انتخابات، بدون نظارت نهادهای مستقل بین‌المللی، قابل پذیرش نمی‌باشد.

۲-۲. فرآورده فاقد اختیارات: به فرض آنکه مشکل فرآیند غیر دموکراتیک رفع گردد، مسأله مهمتری وجود دارد که تحریم انتخابات را ضروری می‌سازد. مسأله این است: فرآورده فرآیند دموکراتیک فاقد اختیارات لازم برای تغییرات ساختاری و اصلاحات بنیادین است. علاوه بر این، اصلی‌ترین ارکان نظام در مقابل یک رئیس‌جمهور منتخب واقعی خواهند ایستاد. مگر قرار نیست رئیس‌جمهور منتخب در چارچوب همین قانون اساسی؛ با همین رهبر، همین مجلس، همین شورای نگهبان، همین مجمع تشخیص مصلحت نظام، شورای شهر و شهردار، صدا و سیما، بسیج و سپاه و نیروی انتظامی و... کار کند؟ مگر قرار نیست رئیس‌جمهور مجری برنامه پنج‌ساله چهارمی باشد که به تصویب مجلس هفتم رسیده است؟ مگر نباید در چارچوب برنامه چشم‌انداز بیست‌ساله مورد نظر رهبر عمل کند؟ مگر نباید در چارچوب سیاستهای کلی نظام که از سوی رهبر تعیین می‌شود، کار کند؟

پرسش این است: دموکراسی پیشکش، چه نوع اصلاحاتی در این چارچوب امکان‌پذیر است؟ برخی برای حل این مسائل پیشنهاد می‌کنند فردی چون دکتر محمد مصدق را کاندیدا نمایند تا در مقابل رهبر و نهادهای تابع او بایستد. اولاً در میان کاندیداهای اعلام‌شده فردی که کوچکترین شباهتی به دکتر مصدق داشته باشد یافت نمی‌شود. گروه‌های اصلاح‌طلب دائماً گوشزد می‌کنند باید انتظارات را محدود کرد، کار زیادی نمی‌توان صورت داد. ثانیاً؛ صلاحیت فردی مصدق‌گونه مورد تأیید قرار نخواهد گرفت. برخی دیگر بر این نکته تأکید دارند که در کشورهایی که انقلاب صورتی تحقق یافت مردم، به جای تحریم، در انتخابات شرکت نمودند. اما باید به این نکته توجه داشت که در آنجا فرآیند انتخابات عادلانه زیر نظر مجامع بین‌المللی برگزار می‌شود و رهبر مخالفان حذف نمی‌شود. اگر نظام حاکم در شمارش آراء تقلب نماید، انقلاب مخملی با حمایت خارجی به وقوع می‌پیوندد. از سوی دیگر مبارزه بر سر قدرت اصلی در کشور است. اما در اینجا قدرت اصلی در دست رهبر مادام‌العمر است و او همه‌کاره است. کلیه نهادهای انتصابی یک رئیس‌جمهور آزادخواه را به تدارکاتچی تبدیل خواهند کرد. در آنجا کاندیدای مخالفان در مقابل رهبر نظام مستقر می‌ایستد و خودکامگی و فساد او را به طور علنی برملا می‌سازد. ولی در اینجا کلیه کاندیداها می‌بایست التزام نظری و عملی و ارادت خود به رهبری را به اثبات برسانند. قوه قضائیه نه تنها بی‌طرف و مستقل نیست، بلکه تابع فرمایشات رهبر است. اصلاح‌طلبان وقتی دولت و مجلس ششم را با آراء اکثریت مردم در اختیار داشتند، برای دموکراسی کاری از دستشان برنیامد، اینک با این کاندیداها و مردمی که به آنها اعتماد ندارند، چه خواهند کرد؟ فرض کنیم اصلاح‌طلبان در انتخابات ریاست جمهوری پیروز شوند و سه سال بعد، دوباره مجلس را در اختیار بگیرند. در آن صورت باید پروژه تقویت جامعه مدنی را دنبال نمایند. اولین اقدام آنها باید تغییر قانون اصناف باشد. ولی شورای نگهبان آن را رد می‌کند. مگر استقلال وکلا که در برنامه چهارم بود را شورای نگهبان رد نکرد و مجلس هفتم آن را از برنامه حذف نکرد؟ قانون نظام پزشکی به صورتی است که صلاحیت پزشکان کاندیدا را نظام سیاسی باید تأیید نماید. تغییر قانون برای افزایش قدرت اصناف و انجمن‌ها و سازمان‌های غیر دولتی، مقبول رهبری و شورای نگهبان منسوب او نخواهد بود. شورای نگهبان اصلاح قانون مطبوعات را خلاف شرع اعلام کرد، برای آنکه رهبری مخالف اصلاح قانون مطبوعات بود. مسأله هیأت منصفه، تعریف جرم سیاسی و... نیز بر همگان روشن است که چه شد. آنها فقط انجمن‌های دولتی را به رسمیت می‌شناسند.

دموکراسی از وجود جامعه مدنی قدرتمند خبر می‌دهد که بر اساس مجموعه گوناگونی از گروه‌های متوسط، از انجمن‌های زنان و اتحادیه‌های کارگری گرفته تا تعاونیها و اتاق‌های بازرگانی، بنا شده است. چنین گروه‌هایی احتمالاً به عنوان موثرترین وسیله در خدمت انتقال مطالبات اجتماعی به تصمیم‌گیرندگان قرار می‌گیرند. همچنین می‌توانند با توضیح معنای دموکراسی برای کسانی که با آنها سر و کار دارند نقش آموزش مهمی ایفا کنند. نظریه دموکراتیک آزادی‌خواهانه از آغاز انجمن‌هایی را که داوطلبانه شکل گرفته‌اند مکمل اساسی نهادهای سیاسی رسمی در دموکراسی مبتنی بر نمایندگی، از قبیل احزاب سیاسی، مجالس قانونگذاری، و مسئولان اجرایی منتخب مردم، تلقی کرده است. آزادی شهروندان در سازمان دادن جامعه مدنی پایه و اساسی را برای تعدد منافع و عقاید مردم فراهم می‌آورد و دموکراسی چندحزبی را امکان‌پذیر و محقق می‌سازد. جامعه‌ای متشکل از شهروندان فعال، مستقل، و سازمان‌یافته نیز ضامن است برای آن که دولت پا را از محدوده‌های خاص خود فراتر نگذارد و برای اختیارات و آزادی‌هایی که افراد باید بدون دخالت دولت از آنها برخوردار باشند مزاحمتی ایجاد نکند. این همان چیزی است که نظام مستقر راه بدان نمی‌دهد و از طریق قانونی نمی‌توان بدان دست یافت مگر آنکه از طریق نافرمانی مدنی اقدام به تأسیس انجمن‌های واقعی مستقل از دولت شود که آنهم با شعار قانون‌گرایی اصلاح‌طلبان حاکم سازگار نیست. یعنی راه‌اندازی اتحادیه کارگری مستقل از دولت، انجمن پزشکان مستقل از دولت، انجمن‌های دانشجویی مستقل از دولت و...

۲-۳. گذار به دموکراسی: جاده‌ای که اصلاح‌طلبان در آن گام می‌زنند، مسیری نیست که به نظام دموکراتیک منتهی شود. گذار از سلطانیسم به دموکراسی نیازمند «مشروعیت‌زدایی» از نظام حاکم و «عدم همکاری» با حاکم شخصی است. ولی اصلاح‌طلبان از طریق همکاری با حاکم خودکامه، مشروعیت داخلی و بین‌المللی برای او تولید می‌کنند. نظام خودکامه و ستمگر، در اثر «عدم همکاری مستمر» مردم، ضعیف و ناتوان می‌شود و بدین ترتیب شرایط برای گذار به دموکراسی مهیا می‌گردد. نیروها و گروه‌های دموکرات باید آگاهانه و عامدانه اندیشه عدم همکاری را در جامعه گسترش داده و آن را در بین کلیه اقشار مردم فراگیر کنند. کلیه نخبگان باید از همکاری با نظام خودکامه خودداری ورزند. هزاران گونه مختلف از روش‌های عدم همکاری وجود دارد که در عمل می‌توان به نحو احسن از آنها استفاده کرد. «منابع انسانی» یکی از منابع مهم قدرت سیاسی است. تعداد افراد و گروه‌هایی که از حاکمان خودکامه اطاعت و با آنان همکاری می‌نمایند، اهمیت مهمی در تثبیت نظام خودکامه دارد. اگر عدم همکاری توسط بخش وسیعی از مردم به کار گرفته شود، نظام خودکامه گرفتار مشکلات اساسی خواهد شد. بازپس‌گیری «حمایت» و «پشتیبانی»، مهمترین اقدام جهت محو دیکتاتوری است.

از سوی دیگر مشروعیت اخلاقی و سیاسی رژیم باید مورد مناقشه قرار گیرد. هر نظامی به میزان مشروعیت (حق فرمانروایی) خود فرمانبرداری و همکاری دریافت می‌نماید. هر چه مشروعیت افزایش یابد، فرمانبرداری (اطاعت از قوانین و فرامین) و همکاری قابل اتکاتر خواهد بود. حق

حاکمیت (سلطه) فرمانروایان و وظیفه فرمانبرداری شهروندان یکی از مسائل اصلی مشروعیت نظام‌های سیاسی است. مشروعیت‌زدایی از حاکم خودکامه باید در عمل خود را به نمایش بگذارد.

کسب مشروعیت بر اصول یا اهداف رسمی رژیم، نحوه سیاست‌گذاری و حتی ساختار سیاسی رژیم‌ها تأثیرگذار است. فقدان مشروعیت، رژیم‌های خودکامه را ملزم می‌نماید تا از ابزارهای نسبتاً پرهزینه برای مطیع کردن دولت و جامعه در حد گسترده‌ای بهره گیرند. رژیم‌های غیر دموکراتیک از دو شیوه ابزار ایدئولوژیک و انتخابات دموکراتیک برای کسب مشروعیت استفاده می‌کنند. مشروعیت ایدئولوژیک متضمن مشروعیت غیر مستقیم رژیم برحسب اهداف و اصولی است که در ایدئولوژی مربوطه پاس داشته شده‌اند. نفوق دموکراسی در عصر کنونی منجر به آن شده تا هر حکومت مشروعی مبتنی بر گزینش مردم، اراده عمومی یا سایر شالوده‌های دموکراتیک باشد. انتخابات نیمه‌رقابته (semi-competitive election)، معروفترین شیوه‌ای است که یک دیکتاتوری بر اساس آن می‌تواند مدعی مشروعیت انتخاباتی/دموکراتیک شود. دیکتاتورهای دموکراتیک‌مآب (democratically disguised dictatorships)، یعنی دیکتاتوریهایی که سیمای خود را با نقاب دموکراسی پوشانده‌اند، از انتخابات نیمه رقابته بین مقامات دولتی منتخب که قدرتشان بسیار محدود است و همگی مورد تأیید رژیم‌اند، برای مشروعیت‌بخشی استفاده می‌کنند. انتخابات نیمه‌رقابته همراه با تقلب ویتترین مشروعیت‌بخش نظام‌های خودکامه است. دیکتاتوریهایی که نقاب دموکراتیک به چهره می‌زنند، از منابع و فرصت‌های حمایتی دولت برای کاهش رقابت در انتخابات سود می‌جویند. در واقع انتخابات در این رژیم‌ها با یک تاس دست‌کاری شده یا متقلبانه بازی می‌شود. فقدان آزادی، انصاف و بی‌طرفی در هدایت و اجرای انتخابات ویژگی‌های اصلی انتخابات آنهاست.

این گمان باطل اصلاح‌طلبان که فقط با حضور فعال در حاکمیت می‌توان کاری انجام داد، در عمل فقط منتهی به این شد که آنها به عنوان ویتترین نظام در داخل و خارج از کشور عمل کنند. همکاری گسترده اصلاح‌طلبان طی ۸ سال گذشته از طریق حضور در قوه مجریه و قوه مقننه، اگر برای دموکراسی ایرانی دستاوردی در پی نداشت، اما برای خودکامگان مشروعیت‌آفرین بود. رفتار آیت‌الله منتظری طی سالهای گذشته بهترین نمونه عدم همکاری و مشروعیت‌زدایی از خودکامگی است. آیت‌الله صانعی هم به دلیل عدم همکاری با رژیم (= ولی فقیه) مغضوب است. چرا زمانی که محمدرضا شجریان طی نامه‌ای اعلام کرد دیگر اجازه نمی‌دهد صدا و سیما صدایش را پخش کند، این اقدام مهم تلقی شد؟ برای آنکه آن اقدام یکی از مصادیق «عدم همکاری» و «مشروعیت‌زدا» بود. چرا استعفای آیت‌الله طاهری از امامت جمعه شهر اصفهان مهم بود؟ برای آنکه این اقدام مصادیق مهمی از «عدم همکاری» بود که به مشروعیت‌زدایی منتهی می‌شد. وقتی همسر فرهاد اعلام می‌نماید فرهاد هرگز اجازه نداد که صدایش از صدا و سیما پخش شود، این اقدام خودداری از همکاری است. معلوم نیست سکوت آقایان موسوی اردبیلی، موسوی خوئینی‌ها، مهندس موسوی، عبدالله نوری، غلامحسین کرباسچی، عطاءالله مهاجرانی و... را چگونه باید تفسیر کرد. اگر آنها آگاهانه و عمدانه از همکاری با نظام خودداری کرده‌اند، عمل آنها، به میزان اعتباری که دارند، مشروعیت‌زداست.

شرکت در انتخابات (کاندیداتوری و رأی دادن) بهترین نمونه همکاری و مشروعیت‌بخشی به نظام است. در صورتی که تحریم انتخابات یکی از مصادیق مهم عدم همکاری و مشروعیت‌زدایی از خودکامگی است. تحریم انتخابات گام اول در عدم همکاری است. تحریم مسؤولیت‌ها و مشاغل دولتی، تحریم اداره‌ها، مؤسسه‌ها و سایر عناصر دولتی، خودداری از قبول (و همکاری با) مأموران انتصابی حاکمیت، خودداری از انحلال سازمانها و مؤسسه‌های مستقل و... برخی دیگر از وجوه عدم همکاری‌اند که باید مد نظر قرار گیرند. روش‌های عدم همکاری اجتماعی و عدم همکاری اقتصادی نیز وجود دارند که باید بدانها عمل شود. اصلاح‌طلبان با گرم کردن تور انتخابات نهمین دوره ریاست جمهوری، کمکی به فرآیند دموکراسی نمی‌کنند. همانطور که در انتخابات شوراهای شهر و مجلس هفتم نکردند. تنها دستاورد اقدام آنها استفاده‌ای است که محافظه‌کاران پس از انتخابات برای مشروع جلوه دادن خود و نظام مستقر از آن می‌کنند.

۳. کارآیی تحریم: تحریم انتخابات توسط دموکرات‌های آزادیخواه تا چه حد مؤثر است و چند درصد مردم به دنبال نخبگان و روشنفکران انتخابات را تحریم خواهند کرد؟

کل واجدین شرایط شرکت در انتخابات یک طیف را تشکیل می‌دهند. در یک سر طیف ۳۰ درصد از واجدین شرایط قرار دارند که حتماً در انتخابات شرکت می‌کنند و در سوی مقابل ۳۰ درصد دیگر از واجدین شرایط قرار دارند که قطعاً در انتخابات شرکت نمی‌کنند. چهل درصد باقی‌مانده افراد مردد و بلاتکلیفی هستند که عمده تبلیغات طرفین برای شرکت یا عدم شرکت در انتخابات بر روی آنها متمرکز خواهد بود.

شرکت می‌کنند	بلاتکلیف‌اند	شرکت نمی‌کنند
30 درصد	40 درصد	30 درصد

معمولاً حدود ۲۰ درصد کل واجدین شرایط به محافظه‌کاران رأی می‌دهند. تمام کوشش محافظه‌کاران معطوف به آن است که آراءشان را تا ۳۰ درصد کل واجدین شرایط افزایش دهند. (در شهرهای بزرگ چون تهران، شیراز، اصفهان، تبریز، مشهد و... آراء محافظه‌کاران معمولاً از ۱۰ درصد تجاوز نمی‌کند).

اصلاح‌طلبان، برای پیروزی، سعی می‌نمایند تا با ترغیب مردم به شرکت فعال و گسترده در انتخابات، کل آراء را به حدود ۷۰ درصد کل واجدین شرایط برسانند. (به دلیل ثبوت نسبی آراء محافظه‌کاران، پیروزی اصلاح‌طلبان منوط به شرکت گسترده مردم در انتخابات است). از سوی دیگر تحریم‌کنندگان انتخابات می‌بایست سعی نمایند با جذب ۴۰ درصد بلاتکلیف‌ها، میزان عدم شرکت را از ۳۰ درصد، تا ۷۰ درصد

افزایش دهند.

جدول زیر انواع تقسیم آراء را در این چارچوب به تصویر می‌کشد. در این جدول آراء تحریم‌کنندگان از ۳۰ درصد تا ۷۰ درصد افزایش می‌یابد و بر مبنای آن، آراء محافظه‌کاران و اصلاح‌طلبان محاسبه شده است. آراء محافظه‌کاران در این جدول بین ۲۰ درصد تا ۳۰ درصد کل واجدین شرایط متغیر است.

کل واجدین شرایط	اراء محافظه‌کاران	اراء اصلاح‌طلبان	اراء تحریم‌کنندگان
48000000	9,600,000	24,000,000	14,400,000
48000000	14,400,000	19,200,000	14,400,000
48000000	9,600,000	19,200,000	19,200,000
48000000	14,400,000	14,400,000	19,200,000
48000000	9,600,000	14,400,000	24,000,000
48000000	14,400,000	9,600,000	24,000,000
48000000	9,600,000	12,000,000	26,400,000
48000000	14,400,000	7,200,000	26,400,000
48000000	9,600,000	9,600,000	28,800,000
48000000	14,400,000	4,800,000	28,800,000
48000000	9,600,000	7,200,000	31,200,000
48000000	14,400,000	2,400,000	31,200,000
48000000	9,600,000	4,800,000	33,600,000
48000000	14,400,000	-	33,600,000

تحریم گسترده انتخابات توسط نخبگان فرهنگی - سیاسی می‌تواند به عدم شرکت مردم در انتخابات منجر شود و عدم مشروعیت نظام را بر ملا نماید. اگر این اقدام صورت پذیرد، میزان تحریم از ۵۵ درصد تا ۷۰ درصد خواهد بود.

تحریم‌کنندگان	شرکت‌کنندگان
%55 = 26,400,000	%45 = 21,600,000
%60 = 28,800,000	%40 = 19,200,000
%65 = 31,200,000	%35 = 16,800,000
%70 = 33,600,000	%30 = 14,400,000

اشکال: در برخی از جوامع دموکراتیک معمولاً بین ۳۵ تا ۴۰ درصد مردم در انتخابات شرکت می‌کنند. تحریم انتخابات در ایران حتی اگر منجر به عدم شرکت ۶۰ تا ۶۵ درصد مردم شود، هنوز میزان آراء با میزان آراء برخی نظام‌های دموکراتیک برابر است. بدین ترتیب همانگونه که عدم شرکت ۶۰ تا ۶۵ درصد مردم در انتخابات برخی از جوامع دموکراتیک، نظام‌های آن‌ها را از مشروعیت ساقط نمی‌کند، عدم شرکت ۶۰ تا ۶۵ درصد مردم در انتخابات نهمین دوره ریاست جمهوری هم نظام جمهوری اسلامی را نامشروع نمی‌کند.

پاسخ: چند تفاوت در اینجا وجود دارد که باید بدانها توجه شود. اولاً در نظام‌های دموکراتیک مشروعیت نظام متمایز از مشروعیت زمامداران است. ازینرو از مشروعیت افتادن حاکمان به زوال مشروعیت نظام منجر نمی‌شود. در حالی‌که در نظام‌های خودکامه مشروعیت نظام عین مشروعیت زمامداران است. از مشروعیت افتادن زمامداران همان و از مشروعیت افتادن نظام همان. ثانیاً: برگزاری انتخابات آزاد شرط لازم (اما نه شرط کافی) مشروعیت نظام‌های دموکراتیک است. نظام‌های دموکراتیک به دلیل پذیرش داوری مردم در عرصه عمومی، آزادی بیان و اجتماعات، رعایت حقوق بشر، به رسمیت شناختن حقوق اقلیتها، تفکیک عرصه عمومی از عرصه خصوصی، برگزاری انتخابات آزاد و عادلانه، جامعه مدنی گسترده، تساهل و تسامح و رواداری، مجازات نکردن افراد به دلیل عقاید دگراندیشانه و... مشروع‌اند. در این نوع جوامع، به دلیل تثبیت نهادهای دموکراتیک و اطمینان از رعایت حقوق شهروندی، ممکن است اکثریت مردم در انتخابات شرکت ننمایند. اما نظام‌های اقتدارگرا، نامشروع‌اند چرا که حقوق بشر را نقض می‌کنند، جامعه مدنی را سرکوب می‌کنند، آزادی بیان و اجتماعات را به رسمیت نمی‌شناسند، حاکم خودکامه در آنجا خدایی می‌کند، دولت پاسخگو وجود ندارد، مخالفان را زندانی و شکنجه می‌کنند. این نوع نظامها و حاکم خودکامه آن به آرای صوری اکثریت مردم نیاز دارند تا رژیم خود را مشروع جلوه دهند. ازینرو در این نوع جوامع اعلام می‌کنند که بیش از ۹۰ درصد مردم در انتخابات شرکت کرده و به نظام حاکم رأی داده‌اند. بدین ترتیب عدم شرکت در انتخابات در این نوع جوامع، قطعاً به معنای مخالفت با نظام حاکم است.

اما آراء شرکت کنندگان در انتخابات را باید به صورت زیر تبیین کرد. برخی از شرکت کنندگان از وابستگی نظام‌اند و منافع مستقیم نظام نصیب آن‌ها می‌شود. برخی دیگر به دلیل ترس و وحشت در انتخابات شرکت می‌کنند تا پیامدهای منفی عدم شرکت گریبان آن‌ها را نگیرد (مثلاً ترس از رد صلاحیت توسط گزینش کنکور به دلیل عدم شرکت در انتخابات، ترس سربازان و نظامیان و زندانیان از مجازات، ترس کارمندان از اخراج یا عدم ترقی یا ترس از ندادن پاسپورت). علاوه بر اینها حجم بالایی از آراء محصول تقلب است. یعنی نظام حاکم برای نشان دادن مشروعیت خود، میزان آراء را بسیار بالاتر از واقعیت اعلام می‌نماید. بدین ترتیب هر گونه انتخابات در نظام‌های اقتدارگرا، بدون نظارت نهادهای معتبر بین‌المللی، فاقد اعتبار و مخدوش است. پس مقایسه آراء این نوع جوامع با جوامع دموکراتیک فاقد اعتبار علمی است.

۴. احتمال تجزیه ایران: برخی از آزادیخواهان و اصلاح‌طلبان نگران تجزیه ایرانند و خطر آن را دائماً گوشزد می‌نمایند. به نظر آن‌ها، تحریم انتخابات و مشروعیت‌زدایی از نظام می‌تواند به تقویت موضع جدایی‌طلبان و حمایت خارجی از آن‌ها بینجامد و این امر می‌تواند به تجزیه ایران منجر شود. حتی احتمال اندک این خطر، هر ایران‌دوستی را نگران و اندیشناک می‌کند. تمامیت ارضی ایران یکی از اصول پذیرفته شده تمامی دموکراتهای جمهوریخواه است. برای برآورد میزان واقعی بودن این احتمال، باید آن را از دو زاویه مورد بررسی قرار داد:

۴-۱. زمینه داخلی: تفاوت‌های قومی در ایران و رفتارهای تبعیض‌آمیز نظام با آن‌ها، واقعیتی انکارناکردنی است. سنی‌ها بسیار کمتر از شیعیان، کردها و اعراب نیز بسیار کمتر از فارس‌ها در نظام سیاسی نقش دارند. مناصب حکومتی به نحو بسیار تبعیض‌آمیز به نفع شیعیان و فارس‌زبانها تقسیم شده است. استانها از نظر وضعیت اقتصادی، تفاوت چشمگیری با یکدیگر دارند. همه اینها ناشی از سیاستهای غلط زمامداران مرکز نشین است.

ولی هیچ جنبش مطرح جدایی‌طلبانه داخلی وجود ندارد که خواهان جدایی مناطق خاصی از ایران باشد. نخبگان اقوام مختلف، به دنبال رفع تبعیض و مشارکت عادلانه در نظام سیاسی‌اند. فدرالیسم در چارچوب یک نظام دموکراتیک، حداکثر درخواستی است که امکان تحقق عملی دارد و دموکراتها از آن حمایت می‌کنند.

آنان که خطر تجزیه را جدی فرض می‌کنند، چند استان کشور را مستعد چنان کاری می‌دانند: استانهای کرد نشین، استانهای ترک نشین، سیستان و بلوچستان و خوزستان. به طور طبیعی مشارکت مردم استانهای استقلال‌طلب در انتخابات باید بسیار کمتر از دیگر استانها باشد. با این حال، استانهای کردستان (۱۲/۸۳ درصد واجدین شرایط) و سیستان و بلوچستان (۳۴/۳۹ درصد واجدین شرایط) که در ابتدای انقلاب با مشارکت کم در اولین دوره انتخابات ریاست جمهوری شرکت کردند، در هشتمین دوره ریاست جمهوری به ترتیب با ۵۳/۴۵ و ۷۰/۱۳ درصد واجدین شرایط در انتخابات شرکت کرده‌اند. میزان مشارکت مردم خوزستان (جز در سه دوره) با اینکه همواره کمتر از متوسط کل کشور بوده، ولی همواره نزدیک به متوسط کل کشور بوده است. مشارکت مردم استان آذربایجان شرقی همواره زیر متوسط کل کشور بوده و سیر نزولی داشته است. نکته جالب توجه اینکه وضع اقتصادی استان آذربایجان شرقی بهتر از استانهای محروم کشور است و از نظر سیاسی نیز نسبت به استانهای دیگر سهم مناسبی در حاکمیت دارند. رهبر کشور ترک‌زبان است، رئیس مجلس خبرگان ترک‌زبان است.

اطلاعات آماری انتخابات سراسری ریاست جمهوری اسلامی ایران به تفکیک استان - اولین دوره الهی هشتمین دوره

دوره	اذربايجان شرفي	اذربايجان غربي	خوزستان	سيستان و بلوچستان	کردستان	كل کشور
اولين دوره	%53/53	%40/11	%74/03	%34/39	%12/83	%67/43
دومين دوره	%63/56	%45/83	%45/55	%29/8	%43/72	%64/24
سومين دوره	%78/66	%58/73	%54/49	%47/6	%48/46	%74/26
چهارمين دوره	%49/02	%53/63	%56/9	%31/92	%51/57	%54/78
پنجمين دوره	%50/6	%55/23	%59/02	%38/68	%58/68	%54/59
ششمين دوره	%43/98	%48/8	%45/6	%42/87	%54/96	%50/66
هفتمين دوره	%67/79	%73/71	%74/08	%65/28	%79/04	%79/92
هشتمين دوره	%53/07	%56/41	%59/3	%70/13	%53/45	%66/77

۲.۴: زمينه خارجي: مهمترين طرح براي خاورميانه، طرح خاورميانه بزرگ آمريکا و همپيمانان اوست. پيش‌فرض اساسي اين طرح اين است که حکومتهاي خودکامه از يك سو و فقر اقتصادي از ديگر سو، منشاء بنيادگرايي و تروريسم‌اند. استبداد تروريسم‌پرور و فقرگستر است. اگر منطقه دموکراتيک شود، تروريسم و بنيادگرايي محو، امنيت برقرار و رونق اقتصادي براي منطقه به دنبال خواهد آورد. اين امر به نفع سرمايه‌داري جهاني است که به دنبال بازارهاي امن مي‌گردد.

در اين طرح و طرحهاي مشابه، مقوله‌اي به نام تجزيه کشوري خاص وجود ندارد. ايران و افغانستان و عراق و سوريه و لبنان و عربستان و کويت و ... بايد دموکراتيک شوند، نه تجزيه. کما اينکه در راديکالترين مدلهاي دموکراتيک کردن منطقه، يعني دموکراتيک کردن از طريق حمله نظامي و اشغال کشورهای افغانستان و عراق، نه تنها طرحي براي تجزيه اين دو کشور وجود نداشت، بلکه تمام کوشش مصروف آن شد که با شرکت تمام اقوام و فرقه‌ها، نوعي حکومت دموکراتيک تکثرگرا بر اين دو کشور حاکم شود. جورج بوش اخيراً اعلام کرده است، «موفقيت دموکراسي در عراق پيامي را براي سرزمين‌هاي ميان بيروت تا تهران مي‌فرستد مبني بر اينکه آزادي مي‌تواند اينده هر ملتي باشد.» اگر عراق مدل دموکراسي آمريکايي براي منطقه باشد، تجزيه هيچ کشوري مطرح نخواهد بود. از سوي ديگر از نظر تهديدهاي قومي، عراق بسيار مستعدتر از ايران براي تجزيه بود ولي عراق تجزيه نشد و طرحي براي تجزيه آن کشور وجود نداشت. سهل است يك کرد به عنوان رئيس جمهور آن کشور انتخاب شد. او (جلال طالباني) مي‌گويد: «کردستان مستقل نمي‌تواند به حيات خود ادامه دهد. کردها نيز مثل هر مردم ديگري دوست دارند سرنوشت خودشان را تعيين کنند. اما آنها فهميده‌اند که اين امر با واقعيت نمي‌خواند و امکان‌پذير نيست. زيرا هر چند همسايگانمان به ما حمله نمي‌کنند اما مرزهايشان را خواهند بست و يك کردستان مستقل نخواهد توانست به حيات خود ادامه دهد. رؤيا يك چيز است و واقعيت چيزي ديگر. اکثر کردها به فهرست ما، جناح کردها، رأي دادند. جناحي که خواهان نظام فدرال در عراق است نه کسب استقلال» اين سخن کسي است که سالها براي استقلال مبارزه کرده است و حدود ۱۵ سال تجربه حکومت کردستان مستقل را در پشت سر دارد.

کشور ترکيه در سال ۱۹۷۴ با اشغال قبرس شمالي و تقسيم آن کشور به دو بخش ترک و يوناني‌نشين و اعلام جمهوري ترک قبرس شمالي در سال ۱۹۸۲، سعي در استقلال آن داشت. اما هيچ کشوري قبرس ترک‌نشين را به رسميت نشناخت و جامعه جهاني به طور يکپارچه خواهان اتحاد دو بخش قبرس شد. ترکيه و قبرس شمالي راهي جز عقب‌نشيني نداشتند. در همه‌پرسى ۲۴ آوريل ۲۰۰۴، ۷۰ درصد مردم ترک‌نشين، به طرح دبیر کل سازمان ملل رأي دادند تا برخي از تحريم‌هاي آمريکا و اتحاديه اروپا لغو شود. در انتخابات ۸۴/۱/۲۸ محمدعلي طلعت جانشين رئوف دنکاش شد. وي طرفدار اتحاد دو بخش است. اتحاديه اروپا تا اکتبر ۲۰۰۵ ميلادي به ترکيه مهلت داده است تا بحران قبرس را حل و فصل کند. اگر فشارهاي گسترده بين‌المللي و خصوصاً آمريکا و اروپا وجود نداشت، ترکيه و قبرس شمالي همچنان از تجزيه دفاع مي‌کردند، نه از اتحاد. آمريکا و اروپاييان، به دليل منافع اقتصادي و تأمین امنيت ملي‌شان، به دنبال گسترش دموکراسي در ديگر کشورها و خصوصاً منطقه خاورميانه‌اند. تجزيه کشورها هيچ کمکي به اين فرآيند نمي‌کند. نبايد فراموش کرد که دموکراسي‌ها با همديگر نمي‌جنگند.

۵. حمله نظامي آمريکا به ايران: حمله نظامي آمريکا به ايران مسأله ديگري است که اذهان بسياري را به خود مشغول کرده است. عقلا به درستي تأکيد مي‌کنند که نبايد کاري کرد که آمريکا ايران را مورد تهاجم نظامي قرار دهد. به گمان برخي، تحريم انتخابات و مشروعيت‌زدائي از نظام مي‌تواند زمينه‌ساز حمله آمريکا به ايران باشد. دموکراتهاي جمهوريخواه به هيچ‌وجه موافق تهاجم نظامي آمريکا به ايران نيستند. اما توجه به چند نکته ضروريست:

۱-۵. کليه پيش‌بيني‌ها در خصوص احتمال تهاجم نظامي آمريکا به ايران، مبتني بر عملکرد دولت آمريکا در عراق و افغانستان از يك سو و تهديدهاي لفظي مقامات آن کشور از ديگر سو است. اما به واقع هيچ‌کس نمي‌داند در شوراى امنيت ملي آمريکا و ديگر نهادهاي تصميم‌گير آن کشور، چه طرحي درباره ايران تدارک ديده شده است. و جزئيات مراحل آن طرح چيست؟ آن طرح بيش از آنکه به عملکرد مخالفان دولت ايران متکي باشد، به نحوه رفتار رژيم ايران وابسته است. زمامداران آمريکا، با توجه به عملکرد جمهوري اسلامي در چهار زمينه انرژی هسته‌اي و

مسأله تروریسم و صلح اعراب و اسرائیل و مسأله حقوق بشر، بر این باورند که این رژیم باید جای خود را به یک رژیم دموکراتیک بسپارد. اما در خصوص چگونگی گذار ایران به دموکراسی، در بین زمامداران آمریکا اختلاف نظر اساسی وجود دارد. تغییر رژیم از راه فشارهای سیاسی یکپارچه جامعه جهانی، دیدگاهی است که می‌تواند اجماعی بین آنها به وجود آورد. ولی مطرح شدن حمله نظامی، نه‌تنها بین آمریکا و دیگر کشورها شکاف ایجاد می‌نماید، بلکه بین مقامات آمریکایی و مردم آن کشور اختلاف ایجاد خواهد کرد. مستقل از این مشکلات، باید دید که آیا در شرایط کنونی آمریکا توان حمله نظامی به ایران را دارد یا نه؟

۲-۵- جنگ واقعی متعارف به منظور اشغال ایران: حمله نظامی آمریکا به عراق و اشغال آن کشور طی دو سال گذشته ماهیانه حدود چهار میلیارد دلار هزینه، روزی دو کشته (حدود ۱۵۰۰ کشته طی دو سال)، و استقرار یکصد و پنجاه‌هزار نیروی نظامی به دنبال داشته است. با توجه به وسعت خاک و جمعیت ایران، آمریکا برای حمله نظامی به ایران نیازمند حداقل سیصد‌هزار نیروی نظامی است. مهمترین مشکل جنگ واقعی متعارف این است که آمریکا در شرایط حاضر نیروی انسانی لازم برای چنین جنگ گسترده‌ای را در اختیار ندارد. ضمن آنکه آمریکا برای چنین حمله‌ای به بودجه و امکانات نظامی تقریباً دوبرابر آنچه در عراق به کار گرفت نیاز دارد. آمریکا فعلاً گرفتار عراق و افغانستان است و باید به سرعت اوضاع سیاسی - امنیتی عراق را سر و سامان دهد.

۳-۵- جنگ محدود: در جنگ محدود فقط به اهداف محدود استراتژیک از راه دور و هوا حمله خواهد شد. در این حالت توان هسته‌ای ایران نابود شده و زرادخانه موشکی و توان دریایی و مراکز سپاه پاسداران مورد حمله قرار خواهند گرفت. به فرض آنکه این حمله کاملاً موفقیت‌آمیز باشد، دو تحلیل مختلف درباره نتایج آن وجود دارد:

الف. به گمان محافظه‌کاران تندرو آمریکایی، پس از حمله، حکومت کاملاً تضعیف می‌شود، ترس و وحشت مردم ناپدید خواهد شد و مردم به خیابانها ریخته و رژیم را سرنگون خواهند کرد.

ب. به گمان دموکراتهای مخالف جنگ، پس از چنان حمله‌ای، رژیم، مخالفان را به شدت سرکوب و فضای سیاسی را کاملاً مسدود خواهد کرد. مردم و روشنفکران بیگانه‌ستیز ایرانی، در صورت حمله خارجی، به پشتیبانی از رژیم برخوانند خاست و به جای آنکه رژیم سرنگون شود، تحکیم خواهد شد.

۴-۵- بهانه حمله نظامی: دولت آمریکا تنها به بهانه وجود سلاح‌های هسته‌ای و عملیات تروریستی می‌تواند به ایران حمله نماید. در مذاکرات هسته‌ای ایران تاکنون به نحو احسن عقب‌نشینی کرده است. پروتکل الحاقی در عمل در حال اجراست. هرچه را آنها خواستند فعلاً تعطیل شده است. هنوز راه برای عقب‌نشینی‌های بعدی باز است. بدین ترتیب آمریکا نمی‌تواند پرونده ایران را به شورای امنیت سازمان ملل بسپارد. درباره عملیات تروریستی نیز توجه به این نکته ضروری است که از خرداد ۷۶ تاکنون هیچ‌یک از مخالفان دولت ایران در اروپا ترور نشده‌اند. مسأله حمایت از حزب الله، حماس و جهاد اسلامی نیز با عقب‌نشینی ارتش سوریه از لبنان و سیاست‌های دولت خودمختار محمود عباس در خصوص خلع سلاح کلیه گروه‌های مسلح، رفته‌رفته منتفی خواهد شد. بدین ترتیب اگر بهانه سلاح‌های هسته‌ای و عملیات تروریستی وجود نداشته باشد، به بهانه نقض حقوق بشر، آمریکا نمی‌تواند ایران را مورد تهاجم نظامی قرار دهد. البته اگر ایران به عقب‌نشینی خود ادامه ندهد، امکان ارسال پرونده به شورای امنیت سازمان ملل تقویت خواهد شد.

۵-۵- به باور دموکراتهای جمهوریخواه تنها راه جلوگیری از رویاری ایران و آمریکا، استقرار یک نظام دموکراتیک در ایران است. با وجود نظام فعلی و ادامه سیاست‌هایش، امکان رویاری نظامی تقویت خواهد شد. دموکراتها از طریق تحریم انتخابات، که اقدامی کاملاً مسالمت‌آمیز است، دموکراتیزاسیون ایران را دنبال می‌نمایند. به گمان آنها یک جنبش اجتماعی فراگیر دموکرات، می‌تواند از حمله نظامی آمریکا به ایران ممانعت به عمل آورد. در صورت وجود چنان جنبشی، مسأله حمله نظامی منتفی خواهد شد.

از سوی دیگر، آزادیخواهان نمی‌توانند به دلیل احتمال حمله آمریکا، از مبارزه در راه آزادی و دموکراسی دست بشویند (به اصطلاح در مقابل امپریالیسم در پشت استبداد بایستند). آیا مجاهدین افغانی به دلیل آنکه آمریکا قرار بود به افغانستان حمله کند، مبارزه را کنار نهادند و به طالبان پیوستند؟ آیا مبارزین عراقی به دلیل آنکه قرار بود آمریکا به عراق حمله نماید، مبارزه با رژیم صدام را کنار گذارند و به رژیم صدام پیوستند؟ اگر چنان می‌کردند از سوی آزادیخواهان دنیا مورد ملامت قرار نمی‌گرفتند؟ می‌توان مخالف تهاجم نظامی آمریکا به ایران بود و در عین حال به مبارزات آزادیخواهانه ادامه داد.

۶- انواع رژیم‌های غیردموکراتیک و فرآیند گذار: رژیم‌های غیردموکراتیک انواع گوناگونی دارند. از یک منظر، این نوع رژیم‌ها، به دیکتاتورهای نظامی، حزبی و شخصی تقسیم می‌شوند. در دیکتاتوری نظامی، ارتش حکومت می‌کند. در دیکتاتورهای حزبی، یک حزب مسلط (کمونیستی، فاشیستی، ناسیونالیستی و...) حکومت می‌کند. در حکومت شخصی، حاکم از میزان یا درجه‌ای از خودسرانگی برخوردار است که به خودکامگی می‌انجامد. این وضعیت را ماکس وبر سلطانیسم (Sultanism) می‌نامد. سلطانیسم نظامی است که در آن حاکم از حداکثر اختیارات و قوه صلاحیت امور برخوردار است. لینتز (Linz) چهار نوع نظام سیاسی مبتنی بر سلطه شخصی را مشخص نموده است که عبارتند از: سلطانیسم مدرن، دموکراسی الیگارشیکی، پدرسالاری نظامی و سیادت متنفذین محلی (حکومت به وسیله رؤسای سیاسی محلی). او حاکمیت سلطانیسم را متمرکزترین و خودسرانه‌ترین شکل سلطه شخصی می‌داند. سلطانیسم مدرن مبتنی بر سازمان‌های مدرن و رسماً یا علناً مبتنی بر هنجارهای بوروکراتیک است. به نظر برخی از اندیشمندان، فقدان نهادهای سیاسی کارآمد منجر به تفوق قدرت و اقتدار شخصی می‌شود که تنها یک قدرت تعدیل‌کننده می‌تواند آنرا محدود گرداند تا نهادهای موجود. به اعتقاد آنها سلطه شخصی، نظامی از مناسبات فردی است که بر پایه روابط حاکم با همدستان، پیروان، حامیان و رقبای خود، استوار می‌باشد. در حکومت شخصی، مناصب و اختیارات دولتی «مایملک» شخصی رهبر مادام‌العمر است. به تعبیر دیگر، دولت دارای شخصی رهبر است. ماکس وبر سلطانیسم را برای اشاره به وضعیتی به کار می‌برد که در آن سلطه یا اقتدار مطلق به حداکثر میزان خود می‌رسد. معمولاً ویژگی‌های «ساختاری» باعث می‌شود تا رهبر موقعیت شخصی‌اش را در درون رژیم تحکیم بخشد. مثل کنترل اختیارات دولتی که از نظر قانونی بسیار گسترده‌اند. مثلاً، خودکامگی قانونی،

تضمین‌کننده موقعیت رهبر در برابر شیوه‌های قانونی‌ای است که می‌توانند موجبات برکناری وی را فراهم آورند (در ایران رهبر اعضای شورای نگهبان را برمی‌گزیند، اعضای شورای نگهبان هم، اعضای مجلس خبرگان رهبری را برمی‌گزینند. یعنی رهبر با واسطه کسانی را برمی‌گزیند که قرار است ناظر و عزل‌کننده او باشند). از سوی دیگر رهبر شخصی فرمانده کل نیروهای نظامی و انتظامی است. بدین ترتیب تهدیدی از سوی نظامیان احساس نمی‌کند.

نظام حاکم بر ایران، نظام توتالیتر نیست، بلکه نظام سلطانی است. لذا با توجه به این امر و تمایز انواع رژیمها از یکدیگر، باید به این پرسش پاسخ گفت: چگونه نوع خاصی از رژیم، تسلیم فرآیند دموکراتیزاسیون شده است؟ روستو گذار به دموکراسی را به سه مرحله تقسیم کرده بود: الف: منازعه بلندمدت بین نیروهای سیاسی مخالفی که از قدرت برابری برخوردارند.

ب: مذاکره برای دستیابی به یک قرارداد سازش توسط رهبران نیروهای سیاسی که به نهادینه کردن رویه‌های دموکراتیک می‌انجامد و ج: عادت کردن به رویه‌های دموکراتیک که به تدریج باعث افزایش میزان و گستره اجماع می‌گردد.

توافق‌نامه سازش از یک‌سو به دنبال بازتعریف قواعد بازی سیاسی است و از سوی دیگر، مبتنی بر تعهدات و ضمانت‌نامه‌های متقابل است که حافظ منافع حیاتی طرفین قرارداد باشد. در قرارداد رهاسازی قدرت، معمولاً رهبران نظامی به طرف مقابل تضمین می‌دهند که حقوق فردی شهروندان اعاده و انتخابات آزاد برگزار شود. در مقابل غیر نظامیان به نظامیان تعهد می‌دهند که درصد مجازات زمامدارانی که مرتکب تندرویهایی سرکوبگرانه شده‌اند، برنمایند (اصل بیخش و فراموش نکن) و فرآیند دموکراسی را بدون خشونت و هرج و مرج پیش برند. در واقع دیکتاتورهای نظامی و حزبی پس از فشار اجتماعی شدید، بر سر میز مذاکره حاضر می‌شوند. گذار توافقی حاصل وضعیتی است که از نظر قدرت سیاسی طرفین کاملاً برابر و متوازن باشند. گذارهای توافقی در رژیمهای اقتدارگرا محصول اختلافات عمده تندروها (محافظه‌کاران) و میانه‌روهای (اصلاح‌طلبان) درون رژیم از یک‌سو، و ائتلاف اصلاح‌طلبان حاکم با دموکراتهای خارج از حاکمیت جهت کنار زدن تندروهای رژیم از سوی دیگر است. ولی فرآیند گذار در دیکتاتوریهایی شخصی بسیار متفاوت است. به گفته هانتینگتون: رهبران دیکتاتوریهایی شخصی در مقایسه با رهبران نظامی و تک‌حزبی احتمال کمتری دارد که قدرت را به صورت داوطلبانه واگذار کنند. به نظر اودنل (O'Donnell) و فلیپ اش‌میتز (Schmitter)، تنها راه تغییر رژیم و برقراری دموکراسی در دیکتاتوریهایی سلطانی نظیر رژیم پیشین سوموزا در نیکاراگوئه، «شورش مسلحانه غیر نظامی» است. برای اینکه حاکمان شخصی نوعاً مایل به واگذاری قدرت نیستند. گرایش کلی حاکمان شخصی، امتناع از واگذاری قدرت است. لذا به نظر اش‌نایدر (Snyder)، در صورتی که ارتش فاقد استقلال کافی برای از میان برداشتن حاکم شخصی (نظامی یا غیرنظامی) باشد، آنگاه تنها راه حل برای سرنگونی وی شکل‌گیری یک جنبش انقلابی است.

رهبران شخصی نه تنها تمایلی به واگذاری قدرت ندارند، بلکه قدرت را به طور مادام‌العمر در اختیار گرفته و به طور خودکامه از آن استفاده می‌کنند. مسأله گذار به دموکراسی در چنین شرایطی، با گذار در رژیمهای اقتدارگرای نظامی و حزبی تفاوت‌های چشمگیری دارد. در اینجا همکاری با حاکم شخصی و مشروعیت‌بخشی به فرمانروایی او هیچ کمکی به فرآیند دموکراسی نمی‌کند. برعکس، فرآیند دموکراسی در این شرایط از راه عدم همکاری و مشروعیت‌زدایی تسهیل خواهد شد. بدین ترتیب آزادی‌خواهان باید روشن نمایند که رژیم ایران به کدامیک از انواع رژیمها تعلق دارد؟ و گذار آن نوع رژیم خاص به دموکراسی تابع چه فرآیندی است؟ جامعه‌شناسی سیاسی، فرآیند دموکراتیزاسیون انواع رژیمها را بر اساس تجربه بشری، توصیف و تبیین کرده است.

دوستان سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و جبهه مشارکت اسلامی، به دلیل یک تحلیل خاص، با تحریم انتخابات مخالفند و از شرکت فعال در انتخابات دفاع می‌کنند. به گفته نماینده سازمان: «در کشورهای در حال توسعه، گذار به دموکراسی زمانی ممکن می‌شود که هیچ‌یک از دست کم دو جناح سیاسی در درون قدرت قادر به حذف رقیب خود نباشد. . . [یعنی] جامعه باید به مرحله‌ای برسد که نخبگان آن در درون حکومت (صرف نظر از پایگاه اجتماعی یکسان یا متفاوت اما با دیدگاه‌های متمایز ایدئولوژیک) نتوانند یکدیگر را حذف کنند. در این وضعیت یک جامعه وارد عصر دموکراسی‌خواهی خواهد شد» به گفته نماینده مشارکت: «در کشورهایی که گذار دموکراسی در آنها با موفقیت صورت گرفته است. . . دموکرات‌های حکومتی با رهبران جنبش‌ها معامله کرده‌اند و دموکراسی در حقیقت، محصول نهایی این معامله‌ها بوده است».

علوم اجتماعی تجربی، مانند علوم متافیزیکی، معرفتی پیشینی نیستند، بلکه دانش‌های پسینی‌اند. می‌توان در کنج عزلت نشست و درباره وجود ماهیت یا جوهر و عرض فکر کرده و سخن گفت، ولی در خصوص «گذار به دموکراسی»، بدون توجه به گذارهایی که در سه یا چهار موج توسعه دموکراسی صورت گرفته است، نمی‌توان یک کلمه سخن گفت یا حکمی صادر کرد.

نگاه پسینی به کشورهایی که موج سوم را طی کرده‌اند، سه سنخ گذار و سه نوع رژیم دیکتاتوری را نشان می‌دهد. دیکتاتوریهایی سه نوع‌اند: دیکتاتوریهایی نظامی، دیکتاتوریهایی حزبی و دیکتاتوریهایی شخصی. سه سنخ گذار از دیکتاتوری به دموکراسی اتفاق افتاده است.

الف: گذار تفویضی (abdicated transition) : دیکتاتوری ضعیف از سر اجبار قدرت را به دیگران واگذار می‌کند.

ب: گذار تحمیلی (transition dictated) : در گذار تحمیلی، رژیم دیکتاتوری در موضع قدرت قرار دارد، با این حال تظاهرات گسترده مردمی رژیم را به فکر می‌اندازد تا آگاهانه فرآیند دموکراتیزاسیون دیکته‌شده را دنبال نماید. ۲۴ رژیم نظامی بین سال‌های ۹۵-۱۹۹۰ از طریق برنامه‌ریزی به دموکراسی رسیدند ولی «پدیده توافق نخبگان» بازتابی در آنها نداشت. برزیل، تایوان، تایلند و . . . مصادیق این نوع گذارند.

ج: گذار توافقی یا قراردادی (pactde transition) : گذار توافقی دو خصوصیت مهم دارد. اولاً رژیم حاکم به دو بخش تندرو (محافظه‌کار) و میانه‌رو (اصلاح‌طلب) تقسیم می‌شود. ثانیاً مخالفان دموکرات رژیم که بیرون از حاکمیت قرار دارند با قدرت از طریق تظاهرات گسترده مردمی، اعتصابات و عدم همکاری، بین خود و رژیم موازنه قدرت برقرار می‌نمایند. اگر عمر منازعات طولانی شود و منازعات پرهزینه و بی‌فایده باشد، نخبگان به توافق بر سر جدی‌ترین اختلاف‌هایشان علاقه‌مند می‌شوند. در نهایت از طریق مذاکرات می‌گذرد، بین دموکرات‌های خارج از رژیم و میانه‌روهای حاکم، گذار توافقی صورت می‌گیرد. مهم‌ترین مصداق این نوع گذار، گذار لهستان به دموکراسی در سال ۱۹۸۹ بود.

در فرآیند مذاکره نخست، قدرتمندترین و مجرب‌ترین رهبران مهم‌ترین گروه‌ها باید مجرمانه (یا علنی) و سریعاً همکاری کنند تا به نوعی تفاهم دست یابند که برای هر یک از طرفین قابل قبول باشد. سپس باید پیروانشان را به پذیرفتن نتایج عملی این توافق متقاعد کنند. و سرانجام باید،

با پیشه کردن رفتارهای خویشندارانه، اطمینان خاطر دهند که این توافق و آداب سلوک سیاسی حاصل از آن جزئی از فرهنگ نخبگان است. استقرار نظام دموکراتیک در مقابل مصونیت از برخوردهای تلافی‌جویانه و مقابله به مثل است. بدین ترتیب، اولاً تمام گذارها، گذار توافقی (مذاکرات میزگرد) نیست. ثانیاً گذار توافقی، توافق بین دو جناح رژیم حاکم نیست، بلکه توافق بین جناح میانه‌رو حاکم با مخالفان دموکرات رژیم است. ثالثاً انتخابات آزاد و عادلانه توافقی برگزار می‌شود تا رژیم حاکم جای خود را به مخالفان دموکرات بسپارد، نه آنکه یک بازی نمایشی در زیرمجموعه قدرت اصلی صورت گیرد. رابعاً وضع در دیکتاتورهای شخصی، به کلی با دیکتاتورهای حزبی و نظامی متفاوت است. اصلاح‌طلبان حکومتی گمان می‌برند تنها راه گذار به دموکراسی، رفتن به درون حکومت، تبدیل حاکمیت به حاکمیت دوگانه، ایجاد موازنه قدرت بین دو طرف و توافق ضروری برای گذار به دموکراسی است. حتی اگر چنین باشد، می‌بایست یک جنبش قدرتمند اجتماعی دموکرات مخالف رژیم وجود داشته باشد که از طریق تظاهرات، اعتصابات، تحریم انتخابات و... رژیم را وادار به مصالحه و توافق نماید (فشار از پایین و چانه‌زنی از بالا به تعبیر سعید حجازیان). لذا بهتر است اصلاح‌طلبانی که می‌خواهند نقش میانه‌روهای رژیم را بازی کنند، در انتخابات شرکت و اگر محافظه‌کاران اجازه دادند، حاکمیت را دوگانه کنند. ولی به دیگران اجازه دهند از طریق عدم همکاری، تحریم و مشروعیت‌زدایی، جنبش نیرومند دموکراسی‌خواهی را به وجود آورند تا امکان توافق و مصالحه فراهم شود. بدون فشار از پایین، چانه‌زنی در بالا وجود نخواهد داشت. اما باید توجه داشت که رژیم ایران نه دیکتاتور نظامی است نه دیکتاتور حزبی (که در آن یک حزب مسلط باشد). رژیم حاکم بر ایران دیکتاتور شخصی است. فرایند گذار به دموکراسی در چنین نظامی، با دو نوع دیگر تفاوت دارد. این نوع گذار معمولاً از سوی جامعه‌شناسان، نوع ضد شخصی گذار (type anti-Personalist transition) نامیده می‌شود. این نوع گذار معمولاً مستلزم سرنگونی حاکمان شخصی است (مارکوس در فیلیپین، چائوشسکو در رومانی، استروراسز در پاراگوئه، صدام در عراق) یا مستلزم مرگ دیکتاتور شخصی است (فرانکو در اسپانیا). برای نمونه، در مصر اینک دیکتاتور شخصی حاکم است. مخالفان دموکرات، خواهان برکناری مبارک هستند. انتخابات آزاد، عادلانه در رقابتی در مقابل مبارک و برای برکناری اوست، نه مشارکت در قدرت زیر نظر او. ظاهراً مبارک حاضر به عقب‌نشینی و برگزاری انتخابات با حضور چند کاندیدا شده است. اما در ایران، رهبری به هیچ‌وجه حاضر به شرکت تک‌نفری در انتخابات نیست، چه رسد به شرکت در انتخاباتی که چند کاندیدی رقیب در مقابل او بایستند. روشن است که او رأی مردم را ندارد. برخی از حاکمان شخصی با برگزاری انتخابات تک‌نفره مدعی به دست آوردن بیش از ۹۰ درصد رأی مردم می‌شوند، ولی در اینجا رهبری به هیچ‌وجه حاضر به ریسک اخذ مشروعیت از طریق رأی مردم نیست.

مانیفست جمهوری خواهی، دفتر دوم: تحریم انتخابات ریاست جمهوری، گامی به سوی دموکراسی و جامعه باز، بخش ۲، اکبر گنجی

۷- انقلابیگری یا اصلاح‌گری: به باور برخی تحریم انتخابات، عدم همکاری، مشروعیت‌زدایی و برگزاری رفراندوم؛ اقداماتی ساختارشکن و انقلابی‌اند و از این‌رو با اصلاح‌طلبی ناسازگارند. باید توجه داشت که از یک منظر می‌توان انقلابی بود و از منظر دیگر اصلاح‌طلب. مهم تفکیک این دو مقام از یکدیگر است.

الف - اصلاح‌طلب روشی: آدمیان اهدافی دارند و برای رسیدن به آن اهداف، روش‌ها و وسایل خاصی را برمی‌گزینند. فرض کنیم هدف، تغییر ساخت سیاسی خودکامه و جایگزینی ساخت سیاسی دموکراتیکی که آزادی و حقوق بشر را به رسمیت می‌شناسد باشد. برای رسیدن به این هدف اخلاقاً مطلوب، از دو روش متفاوت می‌توان استفاده کرد: اصلاح‌طلبانه و انقلابی.

- اصلاح‌طلب روشی به کسی اطلاق می‌شود که از روش‌ها و وسایل مسالمت‌آمیز برای رسیدن به اهداف و غایات بهره می‌برد و اصلاحات اجتماعی تدریجی، موقتی، تجربی و جزءگرایانه را تعقیب می‌کند.

- انقلابی روشی به کسی اطلاق می‌شود که از روش‌ها و وسایل قهرآمیز و خشونت‌بار برای رسیدن به اهداف استفاده می‌کند و به دنبال تغییرات انفجاری و ناگهانی است. توسل به روش‌های خونبار برای دستیابی به اهداف اخلاقاً نامجاز و مذموم است.

تمام آنچه تاکنون درباره انقلاب‌ها و پیامدهای منفی آن‌ها گفته شده، درخصوص انقلاب‌های کلاسیک صادق است که به روش‌های خشونت‌بار تغییرات کل‌گرایانه یا بوتویایی را دنبال می‌کردند. انقلاب کلاسیک یک قصه تماماً تازه بود که کل آن، حتی کلماتش، تازه و جدید بود. هدف انقلاب تغییر کل ساختارهای سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و نظامی از طریق تغییرات سیاسی بود. یعنی کلیه مسائل به مسائل سیاسی تقلیل می‌یافت و به روش‌های سیاسی بنیان جامعه موجود باید زیر و رو می‌شد تا همه مسائل یک جا حل و فصل شود.

اما در اواخر دهه هشتاد، انقلاب‌های آرام بلوک شرق به وقوع پیوست و یخ‌های رژیم‌های توتالیتر با تظاهرات مردم شمع در دست، ذوب شدند و عصر آزادی فرا رسید. انقلاب مخملی چک‌اسلواکی نماد انقلاب‌های بدون خونریزی جدید است. پس از آن انقلاب آرام مردم بلغراد علیه میلوسویچ و بعد هم انقلاب گل‌های سرخ تفلیس علیه شوارنادزه به وقوع پیوست. پس از آن انقلاب نارنجی در اوکراین و سپس انقلاب زرد یا لاله‌ای در قرقیزستان به وقوع پیوست.

دو تفاوت عمده این انقلاب‌ها را از انقلاب‌های کلاسیک متمایز می‌سازد. یکی آنکه خشونت و خونریزی و انتقام‌گیری در کار نبود و دیگر آنکه خلاص شدن از شر خودکامگی و ایجاد آزادی، هدف انقلاب‌های جدید بود، نه تغییر کل‌گرایانه بر مبنای یک ایدئولوژی تمام‌تخواه، که کاری

نشدنی (ناممکن)، پرهزینه و بی‌فایده است. انقلاب‌های مسالمت‌آمیز، معطوف به تأسیس آزادی و مردم‌سالاری، ممکن و مطلوب‌اند و نقدهایی که بر انقلاب‌های کلاسیک و پیامدهای آنها وارد است، بر این انقلاب‌ها وارد نیست. به‌عنوان نمونه، کارل پوپر که با انقلاب‌های کل‌گرایانه کلاسیک مخالف بود، از انقلاب‌های آرام بلوک شرق حمایت و دفاع می‌کرد.

شاید گفته شود انقلاب دو طرف دارد: رژیم حاکم و مردم مخالف آن. انقلاب‌های مسالمت‌آمیز جدید از آن رو به وقوع نپیوست که مردم به روش‌های مسالمت‌آمیز توسل جستند، بلکه از آن مهمتر، رژیم‌های حاکم از خود خویشتن‌داری نشان داده و از قوه قهریه برای سرکوب مردم استفاده نکردند. ولی در ایران رهبری نظام اراده و توان و قصد استفاده از ابزار سرکوب را دارد و لذا هر گونه تظاهرات گسترده مسالمت‌آمیز مردمی، توسط رژیم به خاک و خون کشیده خواهد شد.

این مدعا مبتنی بر دو پیش‌فرض مهم بلا دلیل است. مطابق پیش‌فرض اول، رژیم حاکم توان سرکوب گسترده را دارد و شرایط جدید بین‌المللی و داخلی اجازه و امکان سرکوب را به آنها می‌دهد. مطابق پیش‌فرض دوم، نظام حاکم بر ایران بدتر از نظام‌های حاکم بر بلوک شرق سابق، یوگسلاوی و گرجستان است و حاکمان این نظام از حاکمان بلوک شرق سابق و میلسویچ خودکامه‌تر و سرکوبگرترند. اگر نظام حاکم آنقدر اصلاح‌ناپذیر است که حتی تظاهرات مسالمت‌آمیز مخالفان را تحمل نمی‌کند و آن را به خاک و خون می‌کشاند، تا مخالفان نتوانند نظراتشان را بیان دارند و رفته رفته همگان را با خود همراه نمایند؛ در آن صورت تکلیف قضیه حتی از نظر فرد لیبرالی چون کارل پوپر هم روشن است:

«چنین نیست که من در همه احوال و در کلیه شرایط، مخالف انقلاب خشونت‌بار باشم. من هم مانند برخی از روشنفکران مسیحی قرون وسطی و دوران رنسانس که کشتن حاکمان جبار را جایز می‌دانستند، بر این باورم که واقعاً ممکن است در یک حکومت جابر و زورگو چاره‌ای جز این نباشد و در چنین احوال، انقلاب خشونت‌بار را باید موجه شمرد. ولی همچنین معتقدم که یگانه هدف هر انقلابی از این قسم باید تأسیس دموکراسی باشد... به سخن دیگر، خشونت‌گری فقط تحت حکومت‌های جابر و زورگو موجه است که اصلاحات بدون خشونت‌گری را غیرممکن می‌سازند و یگانه هدف آن باید ایجاد شرایطی باشد که اصلاحات مسالمت‌آمیز در آن ممکن شود.»

با توجه به آنچه ذکر آن رفت، دموکراتها از روش‌های مسالمت‌آمیز (تحریم انتخابات، برگزاری فراندوم) جهت تأسیس جمهوری تمام‌عیار دفاع می‌نمایند و معتقد به استفاده از خشونت برای رسیدن به مقصود نیستند. منتها چون اقتدارگرایان زیر بار فراندوم نمی‌روند، نافرمانی مدنی که روشی مسالمت‌آمیز است برای این غایت پیشنهاد می‌گردد. پس از پیروزی، باید اصل «بیخس و فراموش نکن» مبنای کار کمیته‌های حقیقت‌یاب قرار گیرد. چرا که دموکراسی با انتقام‌گیری تثبیت و تحکیم نخواهد شد. مردم ایران زمین اینک بسیار بیش از سال ۱۳۵۷ می‌دانند. انقلاب ۵۷ علیه مدرنیته بود، اما جنبش کنونی مدرن و دمکراتیک است. نبرد برای آزادی و دموکراسی مشروع و مطلوب است اما فدا کردن آدمیان در پای ایدئولوژی‌های ناکجاآبادی و نظام‌های اقتدارگرا که دستاوردی جز رعب و وحشت و خشونت ندارند، ناروا و نامشروع است. تک تک آدمیان با پوست و گوشت و خون و استخوان، غایت با لذات‌اند و کوشش و مبارزه جهت فراهم کردن شرایطی آزاد و دمکراتیک تا آدمیان از طریق انتخابگری به غایات مطلوبشان دست یابند؛ اخلاقاً مجاز و بلکه واجب است.

ب - انقلابی در طرد آئین‌ها: نظریه‌ها و مدل‌ها و ایدئولوژی‌ها، برای حل مسائل نظری و رفع مشکلات عملی ابداع و ساخته می‌شوند. اگر نظریه یا آئینی مدعی حل مسائل نظری یا رفع مشکلات عملی باشد، اما از پس حل و رفع آنها برنیاید، دو کار می‌توان کرد. یکی آنکه جهان و جامعه و آدمیان را آنقدر تغییر دهیم تا مصداق نظریه و آئین شوند، و دیگر آنکه نظریه و آئین را کنار بگذاریم. نظریه و آئین در خدمت آدمی است و ساخته و ابداع شده تا مسائل را حل نماید، نه اینکه آدمی خادم نظریه و آئین باشد و موظف باشد جان خود را فدای آئین بنماید. روش‌شناسی پوپر، که مقبول‌نوشته حاضر است، مبتنی بر «بهره‌گیری انقلابی از فراگرد آزمون و حذف خطا از طریق نقادی» است. «بدینسان ما می‌توانیم از دست نظریه‌ای که با نتایج تجربی به خوبی مطابقت ندارد خلاص شویم، پیش از آنکه قبول و پذیرش نظریه سبب شود که شانس بقای خود را از دست بدهیم. از رهگذر نقد کردن نظریه‌های خود می‌توانیم کاری کنیم که نظریه‌ها فدای ما شوند و به عوض ما از بین بروند. این امر البته حائز نهایت اهمیت است.»

طرد انقلابی نظریه‌ها، آئین‌ها و مکاتبی که در عمل موفق به حل مسائل آدمیان و رفع مشکلات عملی آنها نمی‌شوند، بجای حذف خشونت‌آمیز آدمیان، عین عقلانیت است. پیشرفت عقلانیت در گرو سرنگون شدن قابل‌تحسین‌ترین و زیباترین نظریه‌ها و آئین‌هاست: «به این نحو به یک امکان اساسی دست می‌یابیم: می‌توانیم آزمون‌ها، و فرضیه‌های موقت خود را از طریق بحث عقلانی به نحو نقادانه حذف کنیم، بی‌آنکه خود را حذف نماییم. این نکته به واقع غرض بحث عقلانی نقادانه است... اگر روش بحث عقلانی نقادانه تثبیت بشود، این امر کاربرد خشونت را از یاد می‌برد؛ زیرا خرد نقاد تنها بدیلی است که تاکنون برای خشونت یافت شده است. این وظیفه روشن همه متفکران است که برای این انقلاب تلاش کنند. برای جایگزین کردن کارکرد حذفی نقادی عقلانی به جای کارکرد حذفی خشونت.»

نزدیک شدن به حقیقت از طریق اقدام شجاعانه و نبوغ‌آمیز در نقادی انقلابی نظریه‌های قدیمی و اقدام شجاعانه و نبوغ‌آمیز در ابداع خلاقانه نظریه‌های جدید است: «این نکته تنها در مورد علم تجربی صادق نیست، بلکه در همه حوزه‌های [معرفتی] چنین است». از نظر پوپر پیشرفته‌ترین صورت فکری عقلانیت عبارت است از آمادگی برای بحث درباره باورهای خود به نحو نقادانه، تصحیح آنها در پرتو بحث نقادانه با دیگران و حذف انقلابی باورهایی که قادر به حل مسائل نیستند.

انقلابی بودن در این معنا پیامدهای مختلفی در عرصه سیاسی دارد که باید بدانها توجه شود.

در این سطح ما با دو مساله، که یکی نظری و دیگری عملی است، روبرو هستیم:

- مساله نظری: آیا نظام جمهوری اسلامی اصلاح‌پذیر است یا اصلاح‌ناپذیر؟ (اگر مقصود از اصلاحات، تحول نظام سیاسی مستقر به یک نظام سیاسی مردم‌سالار (دموکراتیک) باشد). نظام اصلاح‌ناپذیر را باید کنار نهاد.

- مساله عملی: روش‌های گذار از نظام مستقر به نظام دمکراتیک کدامند؟ (تاکتیک‌ها و استراتژی که ما را به هدف می‌رسانند).

نظریه‌ها و مدل‌هایی که تاکنون از سوی اصلاح‌طلبان جهت حل مساله خودکامگی و گذار به ساخت سیاسی دموکراتیک ارائه شده، از عهده حل

مساله برنیا مده اند و لذا تجدید نظر و ابداع مدل های جدید ضروری است. بحث تحریم انتخابات، عدم همکاری، نافرمانی مدنی و مشروعیت زدایی؛ در این چارچوب مطرح شده است.

۸. نافرمانی مدنی: برخی بر این باورند که غلبه گفتمان دموکراسی و اصلاح طلبی در ایران جایی برای رویکرد انقلابی باقی نمی گذارد، لذا: «همین محذورات است که آنان را واداشته ناشیانه از مشی «نافرمانی مدنی» که ویژه جنبش های اجتماعی پس از دموکراسی در غرب است، دفاع کنند».

گزاره کلی «نافرمانی مدنی ویژه جنبش های اجتماعی پس از دموکراسی در غرب است»، حداقل با نمونه های نهضت گاندی در هند دوران استعمار انگلیس و جنبش نلسون ماندلا در آفریقای جنوبی رژیم آپارتاید، ابطال می شود. در هر دو کشور، در دوران ماقبل دموکراسی، گاندی و ماندلا برای مبارزه از روش نافرمانی مدنی سود جستند. از نظر تبارشناسی، یکی از مهمترین تبارهای نافرمانی مدنی به مبارزه منفي و تز عدم خشونت گاندی بازمی گردد.

باورهای بنیادی هندویی، گاندی را به نافرمانی مدنی سوق می داد. مطابق باور نخست، هر يك از ما در ژرفنای طبیعت خود با آتمن کل (Atman) یکی هستیم، که در عمق وجود ما، در میان همه ما مشترک است، اگر چه در این حیات در ابدان و آگاهی های متفاوت بی شمار تقسیم شده است. خدا موجودی مشخص نمی باشد، بلکه در بطن همه اشیا وجود دارد «خدا بدون صورت است» اما چون ما شخص هستیم، به آن وجود بی صورت تشخص می بخشیم. گاندی از این باور، وحدت ذاتی انسان و به طریق اولی وحدت همه جلوه های حیات را استنتاج می نمود. مفهوم سیاسی وحدت حیات برای گاندی این بود که هیچ کس نمی تواند کاملاً بیگانه و به طور جبران ناپذیری دشمن باشد. مطابق باور دوم، عنصری الهی در هر يك از ما وجود دارد. (آتمن atman همان برهمن Brahman است). او از تز «حضور خداوند در هر انسانی»، نتیجه می گرفت «من حتی در مخالفان خود نشانه ای از وجود خداوند می بینم». از اینرو، هیچ کس نمی تواند کاملاً و در نهایت يك دشمن باشد زیرا هیچ يك بدون آن بارقه الهی در درون خود نیستند.

باور سوم، آهیمنسا، یعنی خودداری از قتل و کشتن، و به طور عام تر عدم خشونت است. آهیمنسا آشکارا با این باور ربط دارد که همه جلوه های حیات یکی هستند و اینکه عنصری الهی در هر شخصی وجود دارد. نتیجه می گیریم که در آسیب رساندن به دیگران ما به کلی آسیب می رسانیم که خود ما جزئی از آن هستیم، و به حقیقت غایبی یا واقعیت مطلق آسیب می رسانیم که ما آن را خدا می نامیم. آهیمنسا در عمل به این معناست که در هنگامه ظلم و بی عدالتی و خودکامگی، راه درست برخورد با خودکامگان، شورش خشونت آمیز نیست بلکه توسل به سرشت درونی آنها با استدلال عقلی همراه با نافرمانی مدنی از قوانین ناعادلانه است، حتی هنگامی که نافرمانی مدنی برای قانون شکن رنج، خشونت و حبس در پی داشته باشد. آمادگی برای تحمل رنج به خاطر عدالت، که انسانیت مشترک هم ستمگر و هم ستم دیده را به داوری می خواند، آن نیروی اخلاقی ای است که گاندی برای آن کلمه ساتیاگراها، یا نیروی حقیقت را وضع نمود. آمادگی برای تحمل رنج و آلام جزء مهمی از سیاست عدم خشونت و نافرمانی است. گاندی می گفت: «من می دانم که برای ۹۰ درصد مردم هند، عدم خشونت به معنای نافرمانی مدنی است و نه هیچ چیز دیگر». سرپیچی آگاهانه از قوانین ناعادلانه، گوهر تز عدم خشونت گاندی بود.

نخستین نافرمانی مدنی در ۱۹۲۰ پیش آمد. دومین جنبش نافرمانی مدنی در اوایل دهه ۱۹۲۰ تأثیر بیشتری داشت. این جنبش انگلیسیها را به حیرت انداخت، چون میلیونها تن که از قوانین انگلستان سر پیچیده بودند، ضرب و شتم را تحمل کردند و به زندان رفتند. گاندی استدلال می کرد که راه مبارزه با حاکمیت انگلستان در هند خشونت نیست. برتری نیروی نظامی قدرت استعماری همیشه می تواند بر اقدامات خشن مخالفان غلبه کند، حال آن که حاکمیت استعماری اگر علیه مردمی زور به کار برد که، در عین اعتراض، از خود واکنش خشن نشان نمی دهند، ممکن نیست دیري بپاید. عدم خشونت، با تبدیل کردن روش استفاده از زور به چیزی اخلاقاً نرفت انگیز، حاکمان را درمانده می کند. از اینرو، انگلیسیها نمی بایست کشته شوند؛ می بایست از لحاظ سیاسی شکست بخورند. مقاومت غیر خشونت آمیز در برابر قوانین ناعادلانه _ نافرمانی مدنی _ انگلیسیها را مهار می کند و از مردم هند ملّتی قدرتمند می سازد.

ماندلا و کنگره ملی آفریقا، نافرمانی مدنی را از گاندی فرا گرفتند و بدان عمل کردند. ماندلا می نویسد: «ما گفتیم رهبران کنگره ملی آفریقا باید سرانجام قوانین را نقض کنند و اگر لازم شد در راه عقاید خود مثل گاندی به زندان بروند». «والتر سسیولو برای نخستین بار ایده انجام عملیات ملی نافرمانی و سرپیچی از قوانین را نزد گروه کوچکی از ما مطرح کرد. او طرحی را ارائه داد که طبق آن افراد داوطلب از تمامی گروه ها عمدتاً با تخلف از قوانین خاص، خود را به زندان می اندازد». کنفرانس کنگره ملی آفریقا قطعنامه ای را از تصویب گذراند که در آن از دولت خواسته شده بود «قانون سرکوبی کمونیسم»، «قانون اسکان گروهی»، «قانون نمایندگی جداگانه رای دهندگان»، «قانون تعیین مقامات بانثو»، «قانون تردد» و قوانین مربوط به مالکیت احشام را تا ۲۹ فوریه ۱۹۵۲ لغو کند. شورای برنامه ریزی اعلام کرد کنگره ملی آفریقا در روز ۲۶ آوریل ۱۹۵۲ تظاهراتی برپا می کند که مقدمه عملیات تخلف از قوانین غیرعادلانه خواهد بود». «در اولین روز عملیات تخلف از قوانین غیرعادلانه بیش از ۲۵۰ داوطلب در گوشه و کنار کشور این گونه قوانین را زیر پا گذاشتند و زندانی شدند. این، سرآغازی خجسته بود. سربازان ما منظم و مرتب و برخوردار از اعتماد به نفس طی چند ماه بعدی ۸۵۰۰ نفر در يك عملیات شرکت کردند و افرادی از تمامی اقشار: پزشکان، کارگران کارخانه، وکلا، معلمان، دانشجویان و دانش آموزان، کشیشان و غیره از قوانین سرپیچی کرده و به زندان رفتند. آنها این سرود را می خواندند «آهای آماندا درهای زندان را باز کن. ما می خواهیم وارد شویم». «قبلاً زندان رفتن نوعی ننگ بود اما این طرز برخورد اکنون تغییر یافته بود و این دستاوردی بزرگ بود. زیرا ترس از زندان مانعی بزرگ در راه مبارزات آزادی بخش است. از زمان اجرای عملیات تخلف از قانون به بعد، زندان رفتن به نشان افتخاری برای آفریقایها تبدیل شد»

بدین ترتیب نافرمانی مدنی، نه روشی انقلابی است، نه به جوامع پسادموکراسی تعلق دارد. آری، خشونت خط قرمز دموکراتهای جمهوریخواه است. آنها هیچگاه به خشونت توسل نخواهند جست. اما نهایت عدم همکاری، نافرمانی مدنی است، نه خشونت ورزی. نافرمانی مدنی، نقض آگاهانه و عامدانه قوانین ظالمانه و ناحق است. فرد با نقض قانون، آگاهانه مجازات (هزینه) را می پذیرد. نادیده گرفتن عملی قوانین غیر عادلانه و

تحمل مجازات، راهی است که فرآیند دموکراتیزاسیون را تسهیل و تحکیم می‌کند. هزینه نافرمانی مدنی به دو امر بستگی دارد. اول، قانون خاصی که نقض می‌شود. دوم، گستره افرادی که قانون را نقض می‌کنند. در دو نمونه زیر، اولاً هزینه قانون‌شکنی پائین است. ثانیاً به دلیل گستردگی نقض، نظام در مقابل مردم عقب‌نشینی کرده است. مطابق تبصره ماده ۶۲۸ قانون مجازات اسلامی: «زنانی که بدون حجاب شرعی در معابر و انظار عمومی ظاهر شوند به حبس از ده روز تا دو ماه و یا از پنجاه هزار تا پانصد هزار ریال جزای نقدی محکوم خواهند شد.» مجازات ناچیز بدحجابی از یک سو، و گسترش آن از سوی دیگر باعث شد تا نظام این مساله را نادیده گرفته و با آن مدارا کند. مطابق ماده ۹ قانون ممنوعیت بکارگیری تجهیزات دریافت از ماهواره (مصوب ۷۳/۱۱/۲۳): «استفاده کنندگان از تجهیزات دریافت از ماهواره علاوه بر ضبط و مصادره اموال مکشوفه به مجازات نقدی از یک میلیون تا سه میلیون ریال محکوم می‌گردند». در این خصوص هم هزینه اندک نقض قانون از یک سو و جاذبه برنامه‌های ماهواره‌ای از سوی دیگر باعث گسترش نقض قانون شده و رژیم مجبور به قبول این امر گردیده است. در زمانی که ویدئو ممنوع بود، مردم با نقض گسترده قانون، رژیم را مجبور به عقب‌نشینی کردند. کوشش کنونی رژیم برای وضع ممنوعیتهای قانونی به منظور عدم استفاده از اینترنت، با نقض گسترده خواست رژیم توسط مردم، در نهایت چاره‌ای جز عقب‌نشینی برای رژیم باقی نمی‌گذارد. موارد یاد شده نشان می‌دهد که نافرمانی مدنی به هیچ وجه عملی خشونت‌آمیز و انقلابی نیست و به شرط گستردگی آن، بسیار مؤثر و نتیجه بخش است. دموکراسیها، نافرمانی مدنی را از ماقبل دموکراسیها آموختند، نه آنکه جوامع غیر دموکراتیک آنرا از جوامع دموکراتیک وام گرفته باشند. عدم توجه فعالان سیاسی - دانشجویی و روشنفکران به احضارهای قوه قضائیه، به دلیل آنکه آن قوه مستقل و بی‌طرف نیست و دادگاههای سیاسی فرمایشی است، مصداقی از نافرمانی مدنی است که می‌تواند عدم مشروعیت رویه‌های سیاسی را برملا کند. ماده ۵۰۰ قانون مجازات اسلامی یکی از قوانین غیرعادلانه و ناحقی است که باید نقض شود. مطابق ماده ۵۰۰ قانون مجازات اسلامی: «هر کس علیه نظام جمهوری ایران یا به نفع گروه‌ها و سازمانهای مخالف نظام به هر نحو فعالیت تبلیغی نماید به حبس از سه ماه تا یک سال محکوم خواهد شد». مطابق اعلامیه جهانی حقوق بشر، انتخاب نظام سیاسی یا مخالفت با نظام سیاسی، حق کلیه ابناء بشر است. هر فردی حق دارد نظام مطلوب خود را برگزیند و اگر نظام سیاسی مستقر را نپسندید، به طور علنی با آن مخالفت کند و از این راه با جلب دیگران و به روشهای مسالمت‌آمیز نظام مطلوب خود را تأسیس کند. مگر آیت‌الله خمینی همین کار را در سخنرانی بهشت زهرا در ۱۲ بهمن ۱۳۵۷ انجام نداد و آنرا برای آیندگان تئوریزه نکرد؟ این قانون ناحق و ناعادلانه است و زمامداران کشور می‌خواهند به هر نحو ممکن مردم را از حق بشری‌شان محروم نمایند. لذا شهروندان می‌بایست با نقض قانون، به طور علنی به مخالفت با رژیم برخیزند و بگویند چرا این نظام را نمی‌خواهند و نظام مطلوب‌شان دارای چه اوصافی است. نافرمانی مدنی در این زمینه، هزینه زیادی ندارد؛ سه ماه تا یک سال حبس. ولی اگر نقض قانون گسترده شود، رژیم نخواهد توانست افراد بسیاری را به دلیل مخالفت با نظام جمهوری اسلامی راهی زندان کند.

۹. گذار به دموکراسی از طریق فرآیندهای پخش و اشاعه: به نظر ساموئل هانتینگتون توسعه دموکراسی سه موج داشته است. به نظر فیلیپ اشمیتز توسعه دموکراسی چهار موج بسیار فشرده داشته است. موج سوم (یا چهارم دموکراسی) در ۲۵ آوریل ۱۹۷۴ در پرتغال با کودتای نظامی عملاً بدون خونریزی آغاز شد. دامنه موج چهارم از نظر جهانی بیشتر از موجهای قبلی بوده است. این موج، در کشورهای بیشتری تأثیر گذاشت و از حیث تأثیر منطقه‌ایش از موجهای پیشین بسیار فراگیرتر بود. کشورهایی که تاکنون گرفتار موج چهارم شده‌اند بسیار کمتر از کشورهای گذشته گرفتار بازگشت به رژیمهای خودکامه و استبدادی شده‌اند. موج سوم (یا چهارم) دموکراسی چگونه تبیین شده است؟ صریح‌ترین فرضیه این است که امواج توسعه دموکراسی بر اثر فرآیندهای پخش و اشاعه به وجود می‌آیند. نمونه موفق گذار یک کشور، آن را به عنوان الگویی برای تقلید دیگر کشورها تثبیت و تعیین می‌کند؛ همین که منطقه‌ای کاملاً با رژیمهای سیاسی دموکراتیک اشباع شود، فشار اوج خواهد گرفت و کشورهای استبدادی باقیمانده را وادار به سازگاری خود با هنجار نوین خواهد کرد. توسعه نظامهای ارتباطی فراملی این اطمینان بیش از حد را فراهم آورده‌اند که سازوکار (مکانیسم)های پخش و اشاعه کارسازند. کشورهایی که دیرتر به این موج می‌پیوندند هر روز بیشتر تحت تأثیر کشورهای قرار می‌گیرند که در این مسیر جلوتر از آنها بوده‌اند. دیرآمدگان می‌توانند روشها و ارزشهای پیشگامان خود را در پیش گیرند بی‌آنکه ناگزیر شوند برخی از هزینه‌های کشف و شروع کار را بپردازند. دموکراتهای ایرانی نباید صرفاً تمام نگاه خود را به عوامل ساختاری معطوف نمایند. تئوری اشاعه، تصویر دیگری را در مقابل دیدگان ما می‌گشاید. تحولات اخیر جمهوری‌های آسیای میانه مؤید این فرضیه‌اند. کما اینکه حکمرانان خاورمیانه به طور زنجیره‌ای مجبور شده‌اند «اصلاح از بالا و کنترل‌شده» را در پیش گیرند تا گرفتار موج انقلابی صورتی نشوند.

۱۰. رهبری عدم همکاری: برخی بر این باورند که اقداماتی چون تحریم، اعتصاب غذا، رفراندوم و... را نباید بی جهت سوزاند. باید آنها را برای روز مبادا نگاه داشت. اما باید توجه داشت که اگر هیچگاه اعتصاب غذایی صورت نگیرد و فقط به صرف تهدید اکتفا شود، نتیجه‌ای عاید نخواهد شد. اگر هیچ انتخاباتی (البته غیر عادلانه) تحریم نشود و به امید اینکه در فرصتی مناسب از این حربه استفاده شود، در انتخابات شرکت شود، سلاح تحریم هیچ فایده‌ای نخواهد داشت. کسی که فوتبال بازی نکند، فوتبال را یاد نخواهد گرفت. هر ورزشی با تمرین و تکرار به مهارت تبدیل می‌شود. اگر مردم کشوری هیچگاه فوتبال آمریکایی بازی نکنند، هیچگاه آن را فرا نخواهند گرفت. گذار به دموکراسی مثل بازی شطرنجی است که در یک سوی آن دیکتاتورها و در سوی دیگر دموکراتها نشسته‌اند. باید وارد بازی شد و از تمام مهره‌ها جهت کیش و مات حریف استفاده کرد. اعتصاب غذا، تحریم انتخابات، برگزاری تجمعات اعتراض آمیز، عدم همکاری و... تاکتیک‌هایی برای رسیدن به اهداف‌اند، نه اینکه هیچگاه از آنها استفاده نشود.

تحریم انتخابات در شرایط فعلی عملی ضروری است. تحریم هیچ هزینه‌ای برای مردم تحریم‌کننده ندارد، چون هیچ قانونی همه مردم را ملزم به شرکت در انتخابات نمی‌کند تا در اثر عدم شرکت قانونی نقض شود و مجازات در پی داشته باشد. تعداد کسانی که به طور قطع انتخابات را

تحریم می‌کنند (میلیون ۱۵ = ۳۰٪ حداقل) آنقدر بالاست که به طور مطلق امکان تلافی منتفی است. در حالیکه اگر نیمی از مردم در انتخابات شرکت نکنند، این رقم به ۲۴ میلیون تن خواهد رسید. برای آنکه تحریم مؤثر و کارا باشد، باید چهره‌های شاخص سیاسی - فرهنگی - اجتماعی سراسر کشور طی یک اطلاعیه رسماً مردم را به تحریم انتخابات فرا بخوانند.

اگر یک هزار تن از نخبگان سراسر کشور چنان اطلاعیه‌ای را امضا کنند، نفس یک اطلاعیه مدلل، عین عدم همکاری و مشروعیت‌زداست. علاوه بر آن، امضا کنندگان می‌توانند از طریق انتخاباتی دموکراتیک، شورایی از میان خود برگزینند تا گام‌های بعدی را برنامه‌ریزی کرده و به عنوان تشکل جبهه‌ی دموکرات‌ها عمل نماید. از این راه می‌توان امیدوار شد که جنبش دموکراسی خواهی بتواند به طور دموکراتیک برای خود رهبری ایجاد نماید. اگر نافرمانی مدنی به رهبری و برنامه‌ریزی احتیاج دارد، باید به دنبال ایجاد تشکل و رهبری رفت، نه آنکه به بهانه عدم وجود رهبری، مبارزات آزادیخواهانه را تعطیل کرد. این اقدامات زمینه ظهور تشکیلات رهبری جنبش جمهوری خواهی را فراهم می‌آورد. تحریم انتخابات فرصتی فراهم می‌آورد تا دموکرات‌های جمهوریخواه از طریق بیانیه جمع شوند و سپس از طریق انتخابات دموکراتیک شورایی رهبری برای خود برگزینند. حداقل‌هایی که جمع می‌تواند بر سر آنها توافق نماید به صورت پیش‌نویس تهیه و در اختیار کلیه امضاکنندگان قرار گیرد تا پس از اصلاح به صورت دستور کار منتشر شود. جمع‌آوری یک‌هزار امضا برای بیانیه تحریم شاید فراتر از امکانات دموکرات‌های جمهوریخواه باشد. ولی باید خیز برداشت. برای رسیدن به هدف، باید در مسیر آن گام برداشت. مهم صدور اطلاعیه تحریمی است که چهره‌های شاخص آزادی‌خواه زیر آنرا امضا کنند. راه ناهموار آزادی با تلاش و کوشش گشوده خواهد شد. آزادی رایگان نیست. Freedom is not free

زیرنویس‌ها:

۱. به گمان برخی دموکراسی تنها در جوامعی استقرار و دوام یافته است که مردم آن دموکرات بوده و «تحمل دیگری» را داشته‌اند. در جامعه ما دموکراسی هیچگاه استقرار نیافت برای اینکه روشنفکران به این نکته عنایت نکردند که مردم ما دموکرات نیستند و ما تحمل دیگری را نداریم. به تعبیر دیگر، تساهل یا رواداری (تحمل دیگری، تمایل به پذیرفتن اظهار نظرهای مخالف) و اعتماد، دو ارزش فرهنگی هستند که نقشی اساسی در دموکراسی پایدار دارند. اعتماد به معنای توانایی اعتماد کردن به دیگران است.
۲. یکی دیگر می‌گوید: «انسان‌ها موجوداتی هستند که مثل حیوانات مهم‌ترین وصفشان لذت‌طلبی و خواهشگری است و عقل آن‌ها ابزاری است که این خواهش‌ها را با نتیجه بیشتر و هزینه کمتر تأمین کند». عدم درک این نوع انسان‌شناسی، باعث «بسیاری از تکاپوهای غالباً پرهزینه و کم‌فایده سیاسی در طول دو، سه قرن گذشته بوده است... چیزی که بحران‌های بسیار به بار آورد و نتایج منفی فراوانی داشت».
۳. به همین دلیل شورایی نگهبان از شمارش رایانه‌ای انتخابات ممانعت به عمل می‌آورد. شمارش دستی، توسط خودیها، ابزار مطمئنی است برای تضمین پیروزی یا بالا بردن آراء محافظه‌کاران.
۴. مهدی کروبی می‌گوید: «برنامه بنده کاملاً مشخص است، پیاده کردن سیاستها و چشم‌انداز بیست‌ساله و برنامه چهارم وظیفه من است» (ایران، ۱۳۸۴/۳/۱۷، ص ۸).
۵. به گفته وزیر اطلاعات جمهوری اسلامی: «ما خواسته یا ناخواسته از ابتدای انقلاب انتخابات را به موضوعی حیثیتی و در واقع تبدیل به نوعی رفتارندوم کرده‌ایم... ما تبلیغ کرده‌ایم که همه چیز به انتخابات گره خورده و این را هم مردم و هم دشمنان ما پذیرفته‌اند، حال که اینگونه شده باید انتخابات را در بهترین شرایط برگزار کنیم تا هم دولت بتواند با قدرت مسئولیت اجرایی را در بر گیرد و هم جمهوری اسلامی از مشارکت حداکثری مردم قوت و قدرت بیشتری بگیرد» (حمایت، ۱۳۸۴/۳/۱۸، ص ۲).
۶. جمهوری اسلامی برای مشروعیت خود آنقدر به آرای این انتخابات احتیاج دارد که وزیر اطلاعات دولت اصلاح‌طلبی، تحریم انتخابات را چندی پیش «براندازی» خواند و اینک آن را معیار مسلمانی و نامسلمانی اعلام می‌نماید. تحریم‌کننده نه تنها «غیر خودی» است، بلکه «نامسلمان» است: «به حضور حداکثری تن دهیم، حتی اگر شکست بخوریم و این گونه ما مسلمان هستیم. اگر کسی این احساس را نداشته باشد باید در مسلمانی او شک کرد، کسی که شکست جمهوری اسلامی را به قیمت پیروزی حزب خود بخواهد مسلمان نیست» (همشهری، ۱۳۸۴/۳/۱۸، ص ۲۶).
۷. حتماً پیامبر گرامی اسلام می‌بایست از وزیر اطلاعات جمهوری اسلامی می‌آموخت و به عنوان مؤسس دین اسلام، شرکت در نهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری را ملاک مسلمانی قرار می‌داد. مراجع تقلید هم از این پس باید در رساله‌های عملیه خود این معیار را درج نمایند. نکته جالبتر اینکه به نظر یونسکی حداکثر ۵۰٪ مردم در انتخابات شرکت خواهند کرد. بدین ترتیب ۵۰٪ بقیه مردم، مسلمان نیستند.
۸. آراء باطله جزو آراء اصلاح‌طلبان محاسبه شده است.
۹. ادعای حمایت صد درصدی مردم از برزیدن سکوتوره، یا ادعای حضور صد درصدی مردم و رأی «آری» آن‌ها در انتخابات پارلمانی در کره شمالی، دو نمونه از این ترفند است.
۱۰. به گفته وزیر اطلاعات جمهوری اسلامی، حکومتی که در افغانستان و عراق حاکم شد، در جهت منافع ملی ایران است و سیر تحولات این دو کشور به نفع جمهوری اسلامی است. به گفته یونسکی: «در انتخابات عراق ... چیزی اتفاق افتاد که باب میل آن‌ها (آمریکا) نبود... آنچه در عراق اتفاق افتاده به نفع جمهوری اسلامی ایران است» (شرق، ۸۴/۱/۳۰)
۱۱. روزنامه حمایت، ۸۴/۱/۲۵، ص ۳.
۱۲. بحث بر سر این نیست که نظام فعلی عراق یک نظام دموکراتیک است و یا به سرعت و از طریق اشغال نظامی می‌توان دموکراسی بنا کرد. بلکه بحث بر سر آن است که آیا طرحی برای تجزیه ایران وجود دارد یا نه. بسیار روشن است که دموکراسی را نمی‌توان به انتخابات رقابتی آزاد و عادلانه تحویل کرد. هر گونه قصور و ناتوانی در حفظ حقوق بشر ادعاهای دموکراتیک بودن یک نظام را تضعیف می‌کند. دموکراسی - یعنی

نظامی مبتنی بر حاکمیت اکثریت از طریق انتخابات آزاد، که با تفکیک قوا، حاکمیت قانون، و حمایت‌های قانونی از آزادی‌های فردی و وضعی متعادل می‌یابد - تنها چارچوب رسمی مطمئن را برای تضمین حقوق بشر در جهان معاصر به کشورهای عرضه می‌دارد. دموکراسی یعنی مردم حق دارند قانون اساسی جدید خود را شکل دهند یا بر شکل‌گیری آن تأثیر بگذارند. مردم حق دارند قانون اساسی خود را، پس از بحث‌های مبسوط همگانی و احتمالاً جرح و تعدیل پیشنهادی اولیه، تصویب کنند. مردم حق دارند که درباره تغییر یا اصلاح قانون اساسی طرف مشورت قرار گیرند. این فرآیندها باید در عراق شکل گیرند تا عراق تبدیل به یک کشور دموکراتیک شود. آنگاه اگر چنان شود، الگو بودن یا نبودن عراق واجد معناست.

۱۰. روزنامه همشهری، ۸۴/۱/۲۵، ص ۱،

۱۱. مطابق نظرسنجی مؤسسه گالوپ، ۶۶ درصد شهروندان آمریکایی مخالف حمله نظامی آن کشور به ایرانند و تنها ۲۸ درصد مردم آن کشور موافق حمله نظامی به ایرانند. از سوی دیگر ۱۷ درصد اعضای حزب دموکرات موافق حمله نظامی به ایرانند، در حالی که ۴۳ درصد اعضای حزب جمهوری‌خواه موافق حمله نظامی به ایرانند (همشهری، ۱۳۸۴/۲/۱۸، ص ۱)

۱۲. از آغاز جنگ تا ۳۰ آوریل ۲۰۰۵ (۱۳۸۴/۲/۱۰)، آمریکا یکصد و شصت و شش میلیارد و نُهصد و شصت و هشت میلیون و دویست و سی و پنج‌هزار و بیست و نه دلار (۱۶۸/۹۶۸/۲۳۵/۰۲۹) هزینه جنگ عراق کرده است. از آغاز جنگ تا تاریخ یادشده ۱۵۸۶ آمریکایی در عراق کشته شده‌اند که ۱۲۳۴ نفر از آنها در نبردها و درگیری‌های جنگی جان باخته‌اند. مطابق آمار رسمی آمریکا، طی مدت یادشده، ۱۱/۶۶۴ آمریکایی مجروح و زخمی شده‌اند ولی منابع غیر رسمی مجموع مجروحین را بین ۱۵/۰۰۰ تا ۳۸/۰۰۰ نفر تخمین می‌زنند.

۱۳. فضای بین‌المللی آنقدر تغییر کرده است که وزیر خارجه وقت جمهوری اسلامی، دکتر ولایتی، اینک به صراحت می‌گوید: «حوادثی چون قتل بختیار و میکونوس به مصلحت کشور نبوده» (شرق، ۱۳۸۴/۲/۱۱، ص ۴) و در خصوص ارسال موشک به وسیله کشتی حامل خیارشور می‌گوید: «بنده واقعاً اطلاع نداشتم. ما چه اطلاعی از اینکه مثلاً در بلژیک یک موشک پیدا کردند، داشتیم» (ایران، ۱۳۸۴/۲/۱۸، ص ۸).

۱۴. سید مصطفی تاج‌زاده، دموکراسی و نخبگان، سالنامه ۱۳۸۲ شرق، ص ۱۱،

۱۵. حمیدرضا جلالی‌پور، شرق، ۱۳۸۴/۲/۲۴، ص ۶،

۱۶. در اواخر دفتر اول مانیفست جمهوری‌خواهی درباره نظریه گذار به دموکراسی از طریق توافق دموکرات‌های خارج حاکمیت با اصلاح‌طلبان داخل حاکمیت به طور مبسوط سخن گفته شده است.

۱۷. انقلاب ایران، آخرین انقلاب کلاسیک قرن بیستم بود. انتقام‌گیری از سران رژیم گذشته در دادگاه‌های آیت الله خلیلی و پس از آن حذف و سرکوب‌های اوایل دهه شصت، آنگاه اعدام هزاران زندانی در تابستان ۱۳۶۷، قتل‌های زنجیره‌ای و... برخی از نمونه‌های انتقام‌گیری و خشونت‌ورزی این انقلابند. در این راستا و به منظور ایجاد نظامی مردم‌سالار اصل راهبردی «بخش و فراموش کن» یا «بخش و فراموش نکن» پیشنهاد گردید.

این نکته مهم هیچگاه نباید فراموش شود، هر کس از پروژه اعدام گسترده زندانیان در تابستان ۱۳۶۷ اطلاع داشت و در مقابل آن سکوت نمود، به همان میزان در آن جنایت وحشتناک مشارکت داشته است. تنها کسی که قاطعانه در مقابل آن قتل عام دامنشانه ایستاد، آیت‌الله منتظری بود. «نه» بزرگ وی به آن کشتار، نماد یک حرکت روشنفکرانه بود. در واقع در آن حال، ایشان بیش از هر روشنفکری، روشنفکر بود. چون به کار دست زد که بالذات وظیفه روشنفکران بود، نه فقیهان. البته به گمان برخی از روشنفکران، فقیهان هم می‌توانند روشنفکر باشند. اینان کار و فعالیت روشنفکرانه را به گفتمان (Discours = سخن) وصل می‌کنند و می‌گویند کسی که در جهت رشد و تدقیق گفتمان یا سخن دینی کار می‌کند (فارغ از محتوای درست یا غلط بحث او) کار روشنفکرانه انجام می‌دهد. در ادبیات سیاسی - اجتماعی دهه اخیر (خاصه در فرانسه و در اروپای قاره‌ای) مفاهیم روشنفکر مسلمان، روشنفکر یهودی، و غیره به کار می‌روند. همان طور که در دهه‌های قبلی مفهوم روشنفکر مارکسیست به کار می‌رفت و اشکالی هم نداشت. برای نمونه لوکاچ یا آلتوسر را روشنفکر مارکسیست می‌خواندند.

۱۸. شاید گفته شود مفهوم انقلاب در انقلاب‌های کلاسیک و انقلاب‌های مخملی، به صورت مشترک لفظی بکار رفته و لذا تحولات نوع دوم را نمی‌توان انقلاب نامید. این اشکال تفاوتی در اصل مساله ایجاد نمی‌نماید. تحولات نوع دوم، هر چه خوانده شوند، ممکن و مطلوب‌اند و باید به استقبال آن‌ها رفت. مارکس در مساله یهود میان انقلاب سیاسی و انقلاب اجتماعی تفکیک قائل می‌شود. بر این مبنا شاید بتوان حوادث گرجستان (و به یک معنا بالکان: یوگسلاوی) را انقلاب سیاسی دانست. اما انقلاب‌های فرانسه، روسیه و ایران را انقلاب اجتماعی خواند. ولی رویدادهای آفریقای جنوبی و به قدرت رسیدن کنگره ملی آفریقا به رهبری ماندلا چیست؟ انقلاب سیاسی یا اجتماعی؟

۱۹. «نظام» همچون «جامعه» کلی اعتباری است نه کلی حقیقی. ذات یا ماهیتی به نام ماهیت جامعه یا نظام در خارج محقق نشده است، بلکه در جهان خارج فقط افراد وجود دارند. جامعه و نظام محصول اعتبار و قرارداد آدمیانند. نظام به‌عنوان یک مفهوم انتزاعی، برساخته‌ای اجتماعی است که بالذات فاقد هرگونه ارزشی است. آنچه بالذات دارای ارزش است افرادی هستند که به‌عنوان موجودات با پوست و گوشت و خون در جهان خارج زندگی می‌کنند. نظام مقدس نیست، بلکه اگر چیزی مقدس باشد، همین آدمیانند که همه چیز برای آن‌ها ساخته می‌شود. نظام باید فدای مردم شود، نه اینکه افراد فدای نظام شوند. نظام مظلوم نیست. افراد تحت سلطه خودکامه‌گان، مظلوم‌اند. بر مبنای فردگرایی متدولوژیک (methodologic individualism) نهاد و ساختارها واجد نیت و اهداف نیستند، بلکه تنها افرادند که هدف، قصد، نیاز و اراده دارند و تصمیم می‌گیرند. ازینرو سخن گفتن از «اهداف نظام» فاقد معناست. در واقع اهداف نظام به اهداف زمامداران فرو کاسته می‌شود. در نظام‌های خودکامه، اهداف نظام، به اهداف حاکم خودکامه تحویل می‌شود.

۲۰. کارل پوپر، جامعه باز و دشمنان آن، ترجمه عزت الله فولادوند، انتشارات خوارزمی، ص ۹۵۷-۹۵۸

۲۱. می‌دانم که عطش انتقام‌گریبان بسیاری را لحظه‌ای رها نمی‌سازد. در تاکسی و اتوبوس شنیده می‌شود که می‌شه اوضاع برگرده تا ما حال آخوندها و پاسدارها را بگیریم. در زندان از فلان زندانی مالی می‌شنوی که می‌گوید منتظر است اوضاع برگردد تا با تیربار همه آخوندها را به رگبار ببندد. در خارج از کشور هم برخی منتظر فروپاشی‌اند تا حداقل چند هزار نفر را قتل عام کنند. این رویکرد به هیچ وجه دموکراتیک نیست و بجای دموکراسی، استبدادساز است. خوشبختانه روشنفکران، دگراندیشان و فعالان سیاسی مطرح، چنان سودایی را دنبال نمی‌کنند.

دموکراسی، حقوق بشر، زندگی صلح‌آمیز، نفی خشونت در تمامی چهره‌ها و اشکال باید شعار همگان باشد. جنایت جنایت است. جنایت مقدس وجود ندارد. آن صحنه باشکوه را هرگز نباید فراموش کرد که ماندلا پس از دهه‌ها جنگ و کشتار اعلام کرد: آنچه گذشته است گذشته است.

۲۲. کارل پوپر، اسطوره چارچوب، ترجمه علی پایا، طرح نو، ص ۴۶

۲۳. پیشین، ص ۴۶

۲۴. پیشین، ص ۱۴۲-۱۴۳

۲۵. پیشین، ص ۱۰۱

۲۶. پیشین، ص ۳۴۰

۲۷. نلسون ماندلا، راه دشوار آزادی، ترجمه مهوش غلامی، انتشارات اطلاعات، ص ۱۴۸،

۲۸. پیشین، ص ۱۶۰،

۲۹. پیشین، صص ۱۶۱-۱۶۲،

۳۰. پیشین، ص ۱۷۲،

۳۱. پیشین، ص ۱۸۱-۱۸۲،

۳۲. مطابق قانون، حبس کمتر از ۹۰ روز قابل خرید است. ازینرو با توجه به اینکه حداکثر مجازات قانون شکنی در این خصوص، دو ماه حبس است، نقض این مورد فقط جریمه مالی دارد، نه حبس.